

شما از غم و اندوه شقاد هلاک شما را بقتل سنانا طلبید و چون کشیدند شما را پس اهل مدینه پیشتر از این در آن فرج آمدند گفتند
خانه عظیمی رود است جو خورشیدها انحصار است چنانکه نمودند و بعد از آن شب شنیدند که در آن منزل مظلوم را شهید کردند و در آن روز
مکه و از هلاک آن نافع روایت کرده است که گفتند در آن شب که در آنجا کشته شد و در آنجا کشته شد و در آنجا کشته شد
تا نورانی امیر شهر حسین فضل در دنیا بیکه اول شنیدند در دنیا در میان آن سنانا در نظر نمودم با مظلوم در یک تو که روح مقدس را بدام هم شریک و از
باید خدا سوگند که هرگز کشته نمی شود و غلبه می یابد و نورانی تر از آن مظلوم مدید بودم و قد شعلتی نور در جمیع عالمها از آن کفر
در فلسفه یعنی تحقیق در روی او و در آن شب که در آنجا کشته شد و در آنجا کشته شد و در آنجا کشته شد
جو یکفیل اقسیم که این خواهی چشید با در خانه که می شود که انوار دنیا در آنجا چشید و از هم این نورانی مظلوم و جو انوار می شود و در آنجا
و در خانه می شود و از هم این خواهی چشید با در خانه که می شود که انوار دنیا در آنجا چشید و از هم این نورانی مظلوم و جو انوار می شود و در آنجا
که در آنجا کشته شد و در آنجا کشته شد و در آنجا کشته شد و در آنجا کشته شد و در آنجا کشته شد و در آنجا کشته شد
و از هم این خواهی چشید با در خانه که می شود که انوار دنیا در آنجا چشید و از هم این نورانی مظلوم و جو انوار می شود و در آنجا
مظلوم و از هم این خواهی چشید با در خانه که می شود که انوار دنیا در آنجا چشید و از هم این نورانی مظلوم و جو انوار می شود و در آنجا
لقد قتل بالسیف انسان بالحجارة و بالخب و بالفضا انکافرا کشتند مظلوم را بشیرین و سنگ و جو عصا القدا و طاره بالجدل بعد از
یعنی بعد از اینها که می کشد با مال هم است که در آنجا کشته شد و در آنجا کشته شد و در آنجا کشته شد و در آنجا کشته شد و در آنجا کشته شد
فرموده شود که در آنجا کشته شد و در آنجا کشته شد و در آنجا کشته شد و در آنجا کشته شد و در آنجا کشته شد و در آنجا کشته شد
بعقابتی است که در آنجا کشته شد و در آنجا کشته شد و در آنجا کشته شد و در آنجا کشته شد و در آنجا کشته شد و در آنجا کشته شد
بعد شافع عید الله او در دنیا و سر در آنجا کشته شد و در آنجا کشته شد و در آنجا کشته شد و در آنجا کشته شد و در آنجا کشته شد
خدا نور انوار می کشد که در آنجا کشته شد و در آنجا کشته شد و در آنجا کشته شد و در آنجا کشته شد و در آنجا کشته شد و در آنجا کشته شد
می کشد چنانکه در آنجا کشته شد و در آنجا کشته شد و در آنجا کشته شد و در آنجا کشته شد و در آنجا کشته شد و در آنجا کشته شد
بعقابتی است که در آنجا کشته شد و در آنجا کشته شد و در آنجا کشته شد و در آنجا کشته شد و در آنجا کشته شد و در آنجا کشته شد
گفتند ما الله ما کشیم هم در آنجا کشته شد و در آنجا کشته شد و در آنجا کشته شد و در آنجا کشته شد و در آنجا کشته شد و در آنجا کشته شد
مال برین و مقتا بود بد و زنی که در آنجا کشته شد و در آنجا کشته شد و در آنجا کشته شد و در آنجا کشته شد و در آنجا کشته شد و در آنجا کشته شد
ایشان را هم شکستند چون انخواستند و غیر نطق جو شانی که بجز اینها نیستند و با شرف و خند و جو خارش بیشتر از آنجا کشته شد و در آنجا کشته شد
نمودند که در آنجا کشته شد و در آنجا کشته شد و در آنجا کشته شد و در آنجا کشته شد و در آنجا کشته شد و در آنجا کشته شد
بد آنحضرت زدن کیان بود که گفت استحقاق و طرد و سخت مرشد حکم و نامشیر افضل عمر صبیح سال حسنه مفند نام لیران مرد و بزرگوار
و همان صبیح و سجد حجرا ایحار و در بدنه مشلی و در بدنه مولا عمر صبیح بعد از حضرت امام جعفر صادق و منقول است که چون حضرت امام حسین را قتل
میار و در آنجا کشته شد و در آنجا کشته شد و در آنجا کشته شد و در آنجا کشته شد و در آنجا کشته شد و در آنجا کشته شد
پس زدن نماید و زمین و در نزد قبر او سنانا کشید که الود و غیا الود ناقیا سافه و در آنجا کشته شد و در آنجا کشته شد و در آنجا کشته شد
بپرس نمود مجانب بد و مردم با نور گفتند سنانا که اینقتا طیل است در آنجا کشته شد و در آنجا کشته شد و در آنجا کشته شد و در آنجا کشته شد و در آنجا کشته شد
در وقتی که حسین علیه کشته شود با فرموده و سج شومند سوگند که بنیاشد و اسلا بعد از قتل امیر المومنین قتل عظیم نرازان و خشمش
انقام خود را از غارت خواهد کشید هرگز بغلاف نخواهد کرد و بگو میگرداند انقام کشند و از در تیر حسین پس انتقام خواهد کشید
از مردم و اگر شما بدانید که مصیبتی که از قتل حسین با و از قتل حسین وارد میشود بر اهل دنیا و ساکنان کوهها اهل انما آنها بخدا سوگند که
افلا خواهید که ریش که روح شما از بدنها شما بر و از کند هیچ شما نیست که بر کند از روح حضرت امام حسین که اینکد می باشد از آن
میاید هفتاد هزار ملک و بر پای بسند مفاصل ایشان میزند تا روز قیامت و اینست که با آن در وقت و در ظاهر نگاه کرد که اینکد است که کند
بر قتل آنحضرت نیست و زنی مگر اینکه میناید و از مظلوم بار روح موعده در مجاز آنحضرت اما جعفر صادق را و اینکد است که چون
حضرت را شهید کردند قریب و ناله آمدند اسما نماز زمین و کسی که در میان آنها است ملائکه عرض بد را آنگاه نمودند که با پروردگار
ما را ما زود نماید هلاک خلق تا آنکه در آنجا کشته شد و در آنجا کشته شد و در آنجا کشته شد و در آنجا کشته شد و در آنجا کشته شد و در آنجا کشته شد
سوا اینها که اهل آنکه من اسما آنها من و از زمین باینشمن بار نخواهم نمود و او را بر و ایندیگر حقتم فرموده ایم آنکه من بسبب این که
هفتاد هزار نبی سراپا را بقتل آوردند زود است که بقتل خواهد آورد بسبب فاطمه هفتاد هزار و هفتاد هزار نبی امیر را از بد
فایده می کشد و از برای ایشان است و قیامت خدا بدردناک از حضرت صفاء منقول است که چون حضرت امام حسین موعده شد حقتم فرموده می کشد

کردند پس او را گرفته دست با بریدند و آن ملعون در میان خود میغلطید تا بجهنم و اصل مثل ما که با بجدل بد اخذ را به بیله مال بر نند
فرمود خانه او را بر زمین مساوی کردند بر او نه علی بن ابی طالب که بعد از غسلین معذرت با در قصه از امام مبین را بود و زره تیراه آن مظلوم را
عمر سعید در و در بود و بخار و ناداران زره را با به عمره داد خواه فامل اندر شاه بنحید و شمشیر کوار را جمع خلق یا اسوی خنطله یا طره
فصلی که بعد از آن یحیایه یا جمعی گرفتار بار بود و این شمشیر در و الفقا بود زیرا که ذوالفقار اما از خا بر نبوه و امامت محفوظ بود و فتوح
که چون مالک هشتم و پنجم مالک را بر تخت آوردند فرمودند که ای پسر خدا که است حین علی گفتند ما را بجهنم و بر نندختن گفتند خدایا
پس تو را ولد از ناکی بجز شما و افرشتا و آخر که با بیدار و نرفته میا آمد عشرت که از فقیه در گرفتند ما میخواستند که منت را و گذارید شرفی با و
پس بخانتها مالک کرد و فرمود با بن الفاعله نبود که کرده امام را بر دشتی پس فرمود یا خلیفه عبد کامل از جنت آمد در بر تخت ایستاد
فرمود یا خلیفه تو میا خود خدا گاه بسیا کرد معبد فرمود چهره سفید مافرو تو ای پسر ابوتما کرد مالک از آن تو و حمل از آن هشتم هرگز
اوردند اینک معورا یقین قرین قلنا گفتند الحمد و چون از این سبک را بر تخت آوردند فرمودند ان الله علیک جراته شریف ما حسین زدی و
بجان بر نشستی جوان بند و تختا فرمود یا خلیفه تا بر و از این نام کرم او را خد کن پس عبد اول چهل و او را شکافت و خلا مانرا گفت که
و با پی و در بریدند و بجهنم اصل نمودند و منقولست که بخا از ابو خلیف بر رسید اول کسی که جا از تن این حضرت بر آورد که بود ابو خلیف
ز یاد عبد شاکری و سبب انفاق را بنوقت ریش شاکریه ز یاد عبد من گرفته و در دام بر رسید با خلیف این کیست گفتو یا بر عبد شاکری
تختا فرمودند سها او را پس ساطو انداختند و هشتم شمشیر داشت میخواست که بیایا میجان انشمیرا بگرورد که چون خیار بر بندیم چنان
چون خنطله از سر را بر تختا آوردند فرمودند ان الله علیک یا خلیفه شمشیر ما حسین را بجا برد و چرا و اگر کشی پس فرمود تا بهیجا آورد او گفتند
برو ایندیگر باره باره کردند این یسار ایندیگر تختا آوردند فرمود ای پسر جوشن انشمیر را بجا برد پس فرمود تا او را بجا بکشند و هزار نازمانه بر
زدند و سها او را بریدند و هنوز زنده بود فرمود تا او را سوختند باری بر او نه بر میندا انکره ناصو اجمیع سراقده نامن حتی بر جامه
بند مطهر بر آوردند و بند انحضرت را عیاد میا خال و خوبیا افاد بر و گذاشتند لکن بمقتضای این جمال که بعد از ایندیگر خواهد شد
اینکه بر یک منور شود ممکن است که چون جمال بلبه چنان فعل تسلط بود بر جامه تنگ قادر ممکن بود تا است مکرر در و ما به الفوه خود ابعل
و اگر تو هم نهائی که عریا بدین اما مظلوم کشف عورت بر ایندیگر نامست و طبع را استماع اینک لا نسبت نصب اسام نفیاسا سلسا مینا بدینجای کوم
که عریان بودند انشمیر از لب بر با عیبا بر و ز کمال شفاوه انکره و تختا سز ظهیر کمال عدوان نسبت باها بلبه اشتر نام که ایندیگر مورد و ایندیگر
کو آهند بر غطت سها البه لزم ندادند و سوا بن کشف عورت بر داد و نظر نامن بر که بمثل است انظا بر ادر هنکا سیکه بر خوا با ایندیگر
و سرانور بر جلادان ناند خال و خوب بر یک منور شمشیر باشد که هیچ عورتی بر و قریب یا مظلوم نظر ناظرین نکرد مگر ترا موش نمود و سها
ملاورد شد که بد منوا مظلوم و در چها امر از هم بر یکصد هشتاد هم نیز و زخم شمشیر بود غم بر مکن کور خواهد شد که در نظر بر یک
ان ناخند و او را با بهال تمام سها نمود پس چه استبعاد دارد که انقد حال و خوب بر انشمیر باشد انقد سها و خاشاک بر انصد با خا
در بخته شده باشد که عورتین مشهور ناظرین نکردیم که به شمشیر معتدل است که خونچون اندک سز شویم بند معان دم در بد از ثبت نمود
اینکانات بیخیم انکه افلاکچه بن مظلوم در نینسند بر نخیل این قوم چه جایز ان در سطوح رقا و وجه عدل م فوج انست مفاد دفع
شهاه و بیاهود بود مصیبت مظلوم سلا عظم المصیبتا تفکر ما ایشعه بند سز برید بر افاده عریا با بهال ستم سوز ان اما عا
را بعد خیال خود بر او در مثال خواهرش بنید که در میا کشند در انشمیر انجان جهالت چیزی ادی بر لب بر شناخته میسوان
بک منور از هر عاریست لهذا ز نیت سنجانه در میا کشند که میگردانند بر یک شمشیر و معرفی که بان بند منور داشت نسبت
چرا او بر افاد ان بند منور انجا انجا ترا شناخت چون بر رویه تارش فاطمه را با خالی که در کشد مشاهده نمود با چه خالی
بر انقدر معارضه شد یا بر کدام یک از صفایان نماید شررا انشاید در چها اندازد یا بر یکدیگر منور بر ادر صبر انذفا بگرید یا بر یکدیگر
عریا انشاید یا بر با بهال ستم سوز انش بر ادر یا مود چها فراهیم بر یکصد هشتاد هم نیز و شمشیر سوز با بر زل بودن قائلش
که با بخود را بر زد و یا بر قطع نمود بجدل بسا ام نکشتش را بجهه انکشتش را بجهه بر چپ خود زدند یا بر قطع نمود سها بان هرگز دستش
در بخود را بجز اشک بر سر نیزه کردن انست مود که اول منور بود که بر بالای نیزه در اسلاد سن بر نیند یا بر نیند یا بر کشته شمشیر
بر ادرش سینه خود را بجز اشک بر لعا طه کردن نامحرم بر و در انچه جها سر خورا انشا نماید یا بر علی امام عابدان که بلا خطه ان
کتبکان نزدیاب بود که روضا از بند علی بن بر و از نماید از سر نفس بر ادرش جستن نماید انفا ل نارد بر کبر و نصیحت نماید یا بر یکدیگر
پاره علی اکبرش خون از دیده بارید یا بر ز بال قطع شد بر ادرش عین جاب بر زن بدرد یا بر جلو دیده علی اصغرش نماید یا بر لعا سنی جاد
دختران و حضو نامحرم ما چون سها بر خور زد یا از خوف فرج آمد طفلان این غمهای در بر و در و نش بر زد و از خوف سها انشا
بلند نکرد بسا فرج نماید یا در صد دختر منفر کشته در سها یا از خوف سها بر ایداه و او را انشا که کس شواند شمشیرش بارید

اصل بدن چه آمدن دیدن و سابق بر این نقل همیشه عمر بن عبدالود با خود عمر بیان نمودیم اگر از امثال که شوی جامه صورت بر روی
 واشک دید خود را بنموی آنچه از طهرانی با چون انظلمت را شهید کرد نام جامهها او را بغارت بردند پس بر او سینه گداور در کله
 منو و کیم از جانب همگام به این سینه امد مردی با نکتیز گفت یا خدا که ای تو را کشند پس نکتیز بر سر تمام صبح زان بجای خود
 خود را نکرد بد چون انکه از امثال شده نمود بر خواستند صد از بصیرت بلند خود نکر تا گاه بر و این منتحب است انظلمت است بصیرت
 زان در شب که کاخ خود را داخل نیک گاه نمود و در تخیس بدن شهید است ابودانکشت که از نیک ملاحظه نمود میباید که تکیه شهید
 نیست ان کشته کام بر میباید و میکند شد بر سر شمشیر دیگر میباید ملاحظه نمود و در نظر این سعدی قاریان جو با او افتاد فریاد کرد با این
 خنده و اتون به کان هر چه خیل سول الله یعنی بگریه این است و بر من آورد ان اسباب با خوب سوخت او پس سوران بجای انچه خوا
 ناخند که انچه او را بگریه و انچه او اینان بیغش سرور شهید او غبطی که بر فانی داشت جمله رکیز بد بران بیدار تا فصل در سینه و باغ
 عن نفسی بگره یعنی از پاها آنچه لگد بر انکا دران و از دنیا خود انظلمت را میگرد تا اینکه جانید با فضل و سواد و هر از اسباب بر انداخت
 برو اینی فصل تفرافصل سائید چون غیر سعدی بگوید که نمیوانند ان سبب انچه بد را دستگیر نماید بر او در دیگم شاعر اعانه دعوت نظر ما
 بوضع خدی ای بر شما از او در شویاد او را با انچه بود و انکه تا به بنیم جگر میگرد پس انکار از انچه بود در انچه انچه که میباید از طلب سوران شرح
 نمودت سجده سر در شهید البعل بنجی الفلی و به باب الحین یعنی انچه ان در شهید با ملاحظه نمود چون میباید انکه انحضرت نسبت از ان شهید کام بر میداد
 شهید بگره بر فتن تا اینکه خود را بر سر ان اما منظوم سائید و جعل بنم رایحه قلبه بقه و وضع ناصینه علیه هو مع تلك بيك كالتكلي
 اعجل كل من حضر یعنی و انچه شرح نمود و چون فصل مهر انظلمت ان بد باره پار ما میباید و پشیمان خود را با انچه انظلمت انچه انچه و انچه انچه
 که نیست باند کسین ان بیج سره و چنان گریه نمود که بیخود او در همه حاضر از انچه خود بر او انچه انچه میباید الطلبة الظلمه من امر قلست ان
 نیتها یعنی طلب بنام خرا ظلم صارا از انی که کشند سر سر انچه در این مردم تعجب نمودند انچه انچه و انچه انچه انچه انچه انچه انچه انچه
 بعد از انکه در اینکل از انچه
 انچه
 که هر قدر در حسین رزمین کربلا بالفته شهید خواهد شد و اسب روم خواهد نمود و چه خواهد کرد چه میگوید الظلمه الظلمه من امر قلست
 از بنی بنی هم حال انکه قرار میبندد فرار از انچه انچه انچه انچه انچه انچه انچه انچه انچه انچه انچه انچه انچه انچه انچه انچه انچه انچه انچه
 چنان با او نهند صحنه کی کشید که همه انچه را از صحنه خود پر نمود بود و انچه انچه انچه انچه انچه انچه انچه انچه انچه انچه انچه انچه انچه
 انچه
 خیمه بر او انچه
 حالت و انچه
 را انچه
 اینست که در میان خاک و خون نشسته است در زمین کربلا و انچه انچه انچه انچه انچه انچه انچه انچه انچه انچه انچه انچه انچه انچه انچه
 در ارض دیگر سر او را قدم میبندد بر شمشیر انچه انچه انچه انچه انچه انچه انچه انچه انچه انچه انچه انچه انچه انچه انچه انچه انچه
 انچه
 انچه
 این حسین که ای توان که در خاک و خون غلظت است و اعضا بر از یکدیگر جدا شد است و دختران نور اسپه میبندد شکایت میکند حال خود را و محمد
 مصطفی و علی بنی و حسن سید الشهدا یا محمد این حسین توان که بنده او در کشته شد است در صحن کربلا و انچه انچه انچه انچه انچه انچه انچه
 جد محمد مصطفی از دنیا رحلت نمود است که انچه انچه انچه انچه انچه انچه انچه انچه انچه انچه انچه انچه انچه انچه انچه انچه انچه
 مطلع با انچه
 و انچه
 منضمی فاطمه زهرا و محمد جبر و حسن عینی بر او انچه انچه انچه انچه انچه انچه انچه انچه انچه انچه انچه انچه انچه انچه انچه انچه
 جعفر و اخرا و احسان این حسین که در صحن کربلا افتاد است و سر او را از فدا و عامر رد او را بود اند بعد از انچه انچه انچه انچه انچه انچه
 زبانه از داغ انچه انچه بر او انچه انچه انچه انچه انچه انچه انچه انچه انچه انچه انچه انچه انچه انچه انچه انچه انچه انچه انچه
 منقول است که انچه
 کافران پس متوجه کردید بجای انچه انچه انچه انچه انچه انچه انچه انچه انچه انچه انچه انچه انچه انچه انچه انچه انچه انچه انچه
 شد در مقام مؤتمر انچه در دریدا انچه خواهد بود پس بر او انچه انچه انچه انچه انچه انچه انچه انچه انچه انچه انچه انچه انچه انچه

زهرا بولد و احاطه نمودند بر چشمها آمدن آنکه بود شهر ولد از باین ان بدیدار نمود که داخل جنمها شود و مختار آن حرم در برهنه نماید پس
 آن بشیر تمام داخل جنمها شدند آنچه در آن یافتند بر داشتند حتی گوشه ام کلثوم را بجهت بر آوردن گوشه در دیدند و منظومه او را خوش گشتند
 و با سنان از آن میکشیدند از آن بیهوشی غلبه برایشان از دستها میکشیدند حتی عطر نازایان بردند و منفولتگی از جمله اشخاصی که علیها
 بغارت بردند فرابین ماسک و عمر بن خالد و عبد بجلی و عبد الله بن قیس و کلانی بودند چون ایشان را بر تخت بردند فرمود تا طبل بشارت زند
 پس فرمود ای کشتگان صالحان خدا از شما نیز باد عطرها الحضر را در میان خود قسم نمود بدین بخشش روزها پس فرمود که ایشان را بیاورید و زند
 بائش سوختند و روانه بگردید کردن زند الحلاله و مقولتگی که بخند از او خلق بر سید که جنمها الحضر را که غارت کرد و که بائش زد گفت شهر مقدان بود
 با بزنگ حارت و مهاجران او در بیستایک اسامی ایشان بطور نموده جنمها غارت کرد که بائش سوختند شهر نارا اهل حرمر را بر سر ایشانند و شانت
 شهر را بر فرودند با زنجی بر این او بخت صکارا کریمه ناله زران بلند کردند بدین عبد از سر نو بانگوه عینند که آنچه در جنمها غارت کردند را بر سنانند
 پس طغیون را بر عبد با خرف ما را الخیثانیت کشته نمودند زنان احر و الخیم من فینا یعنی بیاورید جنمها را با اشخاصی که در میان جنمها چون آنچه تا
 ضوا از انحضرت را بر صبار شد بعضی اشخاصی که بی سبب بر بودند گفتند با و یکم ما کفما که ما فعلتم بالحقین با اهل بیته و انصا الحق و الله و
 الاطفال من الی سوا الله یعنی ابوی بر شما ای کفایت نمیکند شمار انظار با ستمها که از شما صارت شد نسیبتن و اهل بیت و انصا او و حاتم
 بسوی دیگر زنان و کودکان سو خدا را مکر بنویسید که ختم ما را فر برد بر زمین بیعتر سید گفت انصبو الخیم یعنی غارت نماید جنمها از بیخ و خوات
 فرمود در جنمها بسیار بود دیگر مر از در داخل جنمها شد انشی خود زین بدایه بی چون پس از بد بخت شی هر چه در جنمها بود برداشت و نظر بر
 بسوی حضرت اما من اهل بیت که بر روی او حبس از علف افاده بود پس انحضرت را اردویان برآید کشید و اغلیل را بر دو بحال انداخت پس بر من ملحق گردید
 و مضحکه را از سر کشید بعد فرمود که گوشه گوشه من من بجزیل بیجا بیا بیا نریزم غنما بس خرم ادنی یعنی بر مسخو کردید در مصالح نمودند
 برای بیرون آوردن گوشه ها پس گوش بر زد دید گوشه را هر بار آورد و هو مع لک یعنی آن بد بخت با وجو انجیل کرده می کرد من با بخت کفتم
 تو را نکتید بر برهنه میبنا و کبریه کنی گفت ابکی لما اراه بجل یکم یعنی کرمی که من بجهت اینک میبینم که بر شما چه کرد میانید من کفتم خدا قطع کند در دست
 و پانورا بسوی تو و بائش دینا قبل از انضارت مر برهنه کن و کرم مکن انمکو گفت اخافن یا خذها غیر یعنی منم مکن که اینها را بر من بردار
 ابو مخنف میگوید زمانه ایلی گذشت که حضرت را اینها خورد از او سوال نمود که تو در صحرای بکر با او کردی انبخت گفت کاری نکردم مگر اینکه حصار
 که اما از ان العابدین بر روی انخواستند بود بر دانه و مضحکه زینب انوزا با گوشه ها بگوشش بود منم بخاکت ابد شمر خدا از اجعل بر که جلیت
 زینب جوانون چه شنیدند انهم گفت فرمود خدا دست در پای تو را قطع کند بسوی امد تو را بائش دینا قبل از انضارت بخار فرمود الله عا انخذ
 سبحانیمما پس از نبود که قطع نمایند دست و پای انهم بر بعد از نمودن انشقا را بائش سوختند پس بر و انضارت شد و ولد انما انما انفق عباد
 یهم سید میباشند ما را در آن نموند که ان پها عبا و انقبل اور ند بر شخصی گفت که ای طفل بهار است و کشتن او حلال است پس او را با حاکم و اکتاشند
 در انجا عمر سید نزد ما امد فضیحة النساء و وجه البکاء و التحیة ذهل اللعین و ان نقصد فر ابصار عنون ان ان بیهوشی در انشی بد انضارت نموند که زبان نمود
 علی که انمغیرت سید اعصاب شو مش بل در امد و قال لهم لا یفر و اهد الصبی یعنی گفت نیرد یک انیمقل من دیدر موکل نمود اشخاصی که محافظت نمایند
 بیتا و سنان را و با ایشان باشند که امد از این امر برین نرود و بر و انضارت اول شمر ولد انما اراده نمود که حضرت انما انضارت بر انقبل از در که نا جوان
 طلبت از ان بسبب فهمید پس خور از بران پها عبا انداخت و فرمود بخند سو کند که ان پها کشید انیسو نام من کشته فرمود چون انولد انما انضارت
 و از سر هل ان پها در گفت و بر و انضارت در کباب امامه از عبد از مادش تا مده دختر حضرت اما حشر رو انیکر دانست که انمقل فرمود بر طفل صغیر
 در پام که خلفا از طلا ابو که لشکر داخل جنمها شدند پس معنی پیش امد و انمقل از ایام بیرون میار در من کفتم ما بیک یا عدا لله یعنی چه تو را بکرم
 آورد است بد شمن خدا گفت چگونه بکرمه نکند و حال آنکه دختر سو خدا را برهنه میبکند گفت برهنه مکن بر گفت میبکرم غیر من نباید و از
 بارد پس هر چه زنجیها ما بو برین بدختی آنکه گوشه گوشه او آوردند گوشه او را پان نمود و جامه پشت از نازای کشید
 با انضارت بران میگردند و انان فران دست نمی داشتند تا از ایشان میکشیدند و بر و انضارت برین معنی برید مطوع گوش صغیر حضرت امام حسین با
 بد انکو شواره انرا بود و کساز بر امام عبا انضارت بود و ان پها را بردا انداخت و بر و انضارت فاطمه شتر فرمود من در جنمها را شای بودم
 نظر میگردم بر بد بزرگوار و اصحابا انمقل که همه با عانتند و سفند آقریانی بر و بر یکها انداختند و اسبها بر جسدکها ایضا جولا می کنند
 نکر نموند که ایار با از فی امبه دعا چه خواهد ارد املا یا ما را میکشند یا اسب منماینده که ناگاه نظر بر سوار افتاد که زن از انکشته میروند
 تا بعضی بعضی پناه میبشدند و انمقل در مضحکه زینبها ایشان را بود بود و انضارت انمقل میبکند و انضارت انما و اعلی و اطله نامره
 منا یا پنا د منمقل که پنا د شد ایا کس هکت که دع شتر دشمنان از انما پنا د و انضارت انما عا انمقل از سر بر و انمقل و انضارت امد
 از ان است بچتر نظر میگردم که غیر خود ام کلثوم را با بام نا با و پنا بزم از جنمها را از انسو که میبایزد من از بد که ناگاد بد نظر انلعین بر من افتاد
 شد من مو پس بر کینم بیکان اینک میبشوم از او زنگاجنه که ناگاه دید که کعبه انلعین بر منیا کف من امد پس بر و در امد ام کلثوم پس انمقل گوش

در رده

در بدو کوشواره مراد آورد و مفضل از سرم کشید خون بر رویم جاری شد و مرا با پنجاه سال برهنه ماندند و متوجه چشمها شد من بهوش شد و
چون بهوش آمد صدگرا که بر تمام را شنید که در نزد من میگردید من میفرماید قوی منعی ما اعلم مجری علی التبا و علی اخیک العلیل یعنی برویم نمی دانم
که بر سر خزان و برادر علیل تو چه آمد پس من بخواستم و عرض کردم یا عیاش اهل من خرفه است و هر کسی غریبه از انتظار یعنی با همه با یا خرفه است که بوشانم تا خرف
خود از ناخبر ما پس علم فرمود یا بقیه و همک مثلک یعنی ایند که من غیر تو نیز مثل تو میشد و اینها را سهها مکتوبه دستها اندا سود من آفتن یعنی چون لطف
نمودم بد که سر تمام برهنه شد و از نازبان بریدن زاندا که میباشند است و همچنین بر کشیم مجموع سبهاها را با عارف بر زد بودند برادرم امیر
الغابین برود را فناد بود و از شده کسبکی و تشکی و بیای نشسته طاهرند ارد پس بارها او میگردیدیم او بر خاکا که میگردید و مکتوبه کسبکی
فرمود چرا املغو نازبان بر کف زینت دی اشقی انکار کرد فرمود نا اورا بختنا بستند چرا انکار کرد هزار نازبان بر او زدند بار طلبیدند فرمود نا اول
از اشدند و منی بر شانه او کوفتند که از سینه بر بلای بخت و اصل شد بعد شرا آوردند فرمود خوش آمد من بود از دست میدارم بنویسد که می دانم
مثل کف کورا است میگویم مرادها کن بخلاف فرمود چنان در دست میدارم که کوشه ها بد نور با مفضل جدا کنند و من به بدیم بازی آن نازبانها که با مکتوبه
زدی مفضل ز سر او کشید در عتاشقی با انداختند و آنچه فرمود بود بجا آوردند پس قبیل ظفر و ظفرین طبع را آوردند بخلاف فرمود اظفرین تو بودی
که نازبان بر دست کنیز ما حسن بنزد و دست او را شکستی پس گفت لا والله من خبر ندارم بخلاف فرمود بلی والله خبر داری پس بظفر فرمود تو توان
کردی عتاشقی و دوستی با مفضل میگردید چون بگریه فرمودی می گفتی بکسید اینکار جبر این ظفر قهرها مغلطه با نمود و گفت ای امیر من بگریه
ای امیر من کاری نکردم نه شمشیر زدم و نه نیزه بکار بردم امیر فرمود افراد دادی در کفر و از نازبان است پس فرمود نا اورا بقتل کشیدند
نازبان بر زدند با بخت و اصل شد دیگر را کردیدند بعد اسمع انبر بخننا آوردند فرمود ابولدا الرنا تو بودی که چهار بار سر زینت کشید
و انکار کرد فرمود نا اورا زدند پوسندند پس بجهل بنی زهر را بنزد بخننا آورد فرمود نا انفاره شادی زدند بعد فرمود املغو ماد بخننا
بود که کوشواره ام کلثوم را بر او زد و میگردید و می گفتی اگر من زید دیگری میگردید که لا والله امیر فرمود بلی والله نبود پس فرمود نا انکشا
و دستها او را بر بدن او ریخته و او را سواخ کردند بقا و بقا این کشیدند چند چو زدند که کوشه یک اورا بخت و هنوز زنده بود اب
طلبیدند ندادند کشیدند چو بخازت نوفرانتر بخننا آوردند گفت توان بنویسد که نازبان بر زینت فرمود نا اورا بقتل کشیدند و قرار
نازبان بر زدند نخواست با ما املغو بخننا فرمود خدا بر من رحم نکند اگر شما رحم کم فرمود نا هزار نازبان دیگر زدند و هنوز زنده بود
مرا ای هب فرمود نا فقط جو شیدک بدهن او بخننا انشر یاد زدند سوخند بعد یک مطرغ را بنزد بخننا آوردند فرمود ابولدا الرنا
توان بنویسد که نازبان بر زدند و از چشمها بد میگردید گفت با امیر والله دروغ گفتی من بنوم امیر فرمود حال دروغ را اشخ خود را بنویسم
پس فرمود نازبان او را بر بدن او ریخته پاره پاره کردند پس بگریه فرمود نا اورا بقتل کشیدند و نازبان بر زدند که زانرا پاره میدادند در کبریا بلکه
کفش از پای ایشان برنگرد انکار کرد فرمود نا اورا انداختند و بعضی سخاوسر تا پای او را کوفتند پس بوجرم نبرد بخننا آوردند فرمود چرا
انشر بختها زده و نازبان بر اهل بیت چرا میگردید و بخت منم عقیل چرا کشی انکار کرد فرمود نا انبر کرم برداشند اقرار کرد و گفت امیر را بخت
و اب حد بلکه زنده بمانم فرمود دستها او را بر بدن او زدند طلی از سب بخلق او بخننا پس استمالک را بنزد بخننا آوردند فرمود تو بودی
که مگر از سر سینه کشید گفت نه امیر فرموداری والله تو بودی فرمود جلال نا انکشا او را بر بدن او ریخته و بخننا چند
نازبان بر زدند تا بخت و اصل شد بعد از این بخننا آوردند فرمود نوجرا نازبان بر اهل بیت میگردید و کوشواره از کوشام کلثوم و فاطمه
بر آوردند نورا چه محرمیت با فرزندار سوخت بود پس فرمود نا چشمها او را کردند دستها او را با ضرب تبر نازبان بر زدند فقط بخننا
و چو این نوفرانتر بخننا آوردند او املغو نبود که نازبان بر بقتله جارت فاطمه زهرا زده بود امیر فرمود ابولدا الرنا چرا نازبان بر بقتله زد
دست او را شکستی پس فرمود اورا بقتل کشیدند و او هزار نازبان زدند و از نبر هر دست را قطع کردند انخواست سب بخلق او بخننا
و اصل شد چو بخت از نبر بخننا آوردند او املغو بود که کوشواره از کوش فاطمه بوده امیر بختها آورد او شاد بسیار کرد و با شقی
فرمود یا لعین روزی که منم مفضل بن خنجر خنجر کشید میگردید کوشواره از کوش بر میگردید و می گفتی اگر من زید میگردید بختها
چنان بگریه که روزگار تو خنجر ندرت مقرر داشت ناپاشها او را سواخ کردند بقا و بقا این کشیدند و اول انکشاها او را قطع کردند پس او را
زدند که کوشهای بدنش بخت تشنه شد پس کدا خنجر بخننا چو نوا کشیدند و شیخ مفضل دارش از خنجر مسلم نفل کرد و است
من بالشکر بوم که برهنه میگردند نازبان بخننا سوختند که مشاهده نمودم نان و زحرا و اهل بیت را که لشکر جامها الباسها ایشانرا از
عقب سرایشان کشیدند که برایشان آیند اندا اینکه لشکر غلبه منم نوا انجامها میگردند تا اینکه رسید بجلی الحسین کبر و نوا
و مبتلا بوم مرض شد بگرد با شمر جماعتی از پیاکان بودند و ان پیاکان بفر کفتند یا ابن علی ان میگردید میگردیدم فی الفو کفتم سخا
الله یسئل الصیبا انما هذا منی و انما ما به یعنی پاک و منم مبدل نام خدا را یا کشته بشود کودکان و این پیا طفل است و همین مرض که دارد کفتم
میگردد او را پس من انفل اصرا بنوم ما اینکه در منم مبدل از ان پیا که قبیل بنی او زدند انعلیل را در این شاه عمره سجداد چو نوا
سجد

دیدند در نزد او که بره درازی نمودند و فغایر کشیدند بخوبی که آنکه در برایشان رحم نمود و امر نمود با صحت خود که در ایام ماه حاجت
 این زمان شود و متعرض نشود باین طفل علیل را پس از آنکه انبساط نمودند که امر نما که استامارا بقران برده اند بر کرد افند یا خود را بپوشانیم از
 ناخبر ما این سعد گفت گو که از مناع این زنان برد است نماید یا با شام خیمه بنگوید بچند سو کند که احکام در نمود آنچه بر آنکه بقران بود
 پس این جماعتی را موکل نمود برایشان و گفت متوجه باشید که از ایشان بر نرود و بد نکیند برایشان بعد از آنکه در این جماعتی بود و سینه
 طاهر از جنید مسلم را نیکتر است که جمید گفت چون شکر هجو آوردند بر وجهشان از آن حضرت امام حسین و برهنه میگردند یا ایشان را دیدند بر
 از طایفه بگریه بل که باشوهرش در لشکر عمر بن عبد الجلال مشاهده نمودند و سینه بر داشت و در محبت زنان نمود و کفایت
 بگریه بل که سینه رسول الله لاجم الا لله یا التار ان رسول الله یعنی ای ال بگریه بل با برهنه کنند خزان رسول خدا را نیست مگر
 از بر این اطلب کنند که خوال رسول الله پس شوهر ملعونش آمد از زاری کرد بکافران و بداند که غیر نمودند چون بر آن بگریه یا ندان
 در آنکه از زنان ایشان مانع نبودند و بنظر میآوردند انکه از جد پدر و مادر و برادر ایشان بر شایسته و اسیر واقع شد یا این
 مادر ایشان فاطمه نبود که ان ناخاجو بگریه از دین حبه پیشم بخود محض بود بود شب اول مسکه و در شب دوم بدیم و در شب سوم با سپرده
 خوب علی و حسن و حسین فضا با اطفال نمودند و اهل بیت در این حال که این پنج تن نمودم مسکن بهم بدیم هم اسیر و زاید بر این هم عربیت بود
 و هم نشه و هم کرسنه هم در اعتدال و هم در میانه استخوان خوار گرفتار شد و هم برهنه هم سر پاره را بر سر نیزه دید و هم نهنگها پاره و سزا
 افترا را مانند کوه سفید بر پایه بر روی یکدیگر هم نهادند و هم خود را که اشرف دنیا عالم بودند بر دست از دل عالم گرفتار دیدند با وجواینها
 چه نفاشانیکه در سوزن در شان ایشان نمود و ختم اجر نشان درستی با ایشان قرار داده یا چنانچه شیطانی مستحق چنین ظلمها نباشند که بر
 ایشان وارد آوردند و مصلحت که اگر زلفها ایشان بر ابد در اضع نمایند فصل مبلغ بنت البقی بنی نعامه یا کاسه الروم منکشفان یعنی یا کسی
 که خبر کند منحر بنی خدایا که دختر اش را برهنه کرده اند مانند اسپان روم منکشف و سر برهنه شد فاطمه فوری من رسول و اجمعی یا مالک
 ذالالبان یا یعنی ای فاطمه بر خیز و از پروردت بر بسا و جمع کن بنیما نمود که در ذکات سیر گرفتار منقرشند اند کلینی در کتاب کافی از جنید ثابت
 روایت کرد است که غسل انجیز برای امیر المؤمنین از همدان و کرد سزا آوردند انحضرت از فرمود که طفلهایا بقیم راجع نماید چون حاضر شد ناد
 ایسانی من و من لار فانی یلعقونها و هویتها للناس فلحافدا یعنی پس بان اطفال الفرمو سباید سر این حکمها را بلبسید پس انظفها
 بقیم سر این حکمها را بلبسید و انحضرت قدح قدح و میانه انمزم انعسل اقیمت منتهو پس بعضی عرض کردند امیر المؤمنین چرا انطفالها سر این
 حکمها غسل مبلینند حضرت فرمود اما باین بقیماست و ایشان را انعسل باعتبار حرمه بدان و نقل بدین کشید ختیک ای بردار و خرا
 و گوشه بینه بلتار سوزنا و دروشن نمود شور از برای بخیزان بجهت بقیما معرفت منقولست که در شهر موصل طبیبی که ابو که نیز معوی
 بر سر و در زمان خلافت امام حسین انطبیب میگفت اما زمان معوی است در ویشی در رهش انطبیب بود از شیعیان رفت با انطبیب گفت نیز
 اعتقاد دارد که او فاسق و فاجر و ظالم و غاصبی است بدش معوی و جدش ابو سفیان از اهل ظلم و مشاوندان و اما زمان حسین علی است که بجمع صفا
 حبه و صوف و کبر صفا و این است که مال او رفت بخانجا و بقیما و سوزنان است انفقادر بزید نیست طبیب النسخ را قبول نکرد که در روز خود
 گفت من قول این روایت را میسکنم اگر در این باب صفاق باشد نیز شیعه و بخوالم شد در رهش انطبیب بقیما و بقیما بقیم داشت بجای جنید
 انن بپاشد پس بپوشید را نیز بلبسید متا که فلا نمزد ارم علاجها طبیبی است بپسار نور اجکر استی نافع است ان بقیم گفت من جگر ان کجا آورد
 طبیبی گفت تو حسین علی و از او طلب کن و مدعا طبیبی بود که که خلق و رحم که لازم است بپند که در اما حسین موجود است بقیم بد
 خانه حضرت ام حبیب را انمولاد خود و قوا حکیم را عرض نمود انحضرت فرمود نایک اسب ان طویله بر آوردند کشند جگرش را بقیم دادند بقیم
 جگر اسب را نیز طبیبی که طبیبی است بقیم گفت فلا نزل که بوقتی طبیبی که اسب جگرش خونینست فلا نزلک ببار نوبه بیکر جگر حضرت
 حسین و بقیم بیکر انحضرت آمد که بقیم را عرض نمود حضرت فرمود اما اسب دیگر را سر بر یکدیگر را بقیم دادند بقیم جگر از این طبیب آورد باز طبیب
 این نوع جگرش خونینست فلا نزلک ببار نوبه دیگر بیکر اما حسین و باز ان بقیم بیکر انحضرت آمد اما انکه بقیم نوبه نوبه انحضرت بقیم
 طفل بقیم اسب را بیکر ان طفل میباید جو طبیب خلق و کرد در علم حضرت را مشاهده نمود بر خوا و بد خانه حضرت ام حبیب را از ملازمت
 انحضرت الناس کرد که مرابطه انحضرت بر بد خامان انطبیب با طویله اما بر نوبه جو طبیبی است انمزم بقیم بقیم بقیم بقیم بقیم بقیم بقیم
 اسبها سر بر ملا بیکر ان طفل بقیم که ما را در انحضرت بقیم معالج کنند پس در خانه انحضرت نایک انحضرت بر اول طبیب خوا و بقیم
 انحضرت را بپوشید و در عدل خواهی نمود و از شیعیان خالص انحضرت کردید بعد حضرت فرمود سب اطفال و اغصان و غیره و حوال بقیم امضا انور با انحضرت
 عرض نمود حضرت فرمود اینها سبها تا تو را بپوشید بپوشید که زباز بر این باشد پس حضرت دست عا برداشت گفت خلدند بجهت صداد و سنان
 بر اسبها کشتم و نوقادر انها را نند کرد و ان اگر خاندان را از تو فلانی معجزه هست بجهت صدق بقیم بقیم بقیم بقیم بقیم بقیم بقیم بقیم بقیم
 ان اسبها را نند کرد ان و هنوز دعا انحضرت تمام نشد بود که فریاد از ناله برخواستند ان بود رحم ایشان بریدمان بخلا این امتا که در عرض انحضرت

ظلمها که بر بنیان واسط بر بنیاد ایشا نمودند چه داعی با بر دلش بجا گذاشتند که نافیام عشا از دل ایشا برین غم و دباری چون زانرا غارت نمودند
پس روزی در سینه طار من نانا از زخمهای باز نگردد نفس بر آنچه میگذردند نداشتند عشا از دلش نداشتند با بدتکهاره هتاهتا بنیاد برین
در روز شایسته آنکند مینموند چون عبداللہ بن مسعودی را بنزدی میآوردند و بنام او ایستادند از روز نو با بگند آبگم که هرگز نشیند با شی با بن
الزانیه چرا بکر بلاری علی چرخها ایش زدی فرمود تا بومست بر صورت او را کند بجهت و اصل نمودند چو خالد هلال را بنزدی میآوردند فرمود
تا او را برین نمودند در آنسو خند بعد عبداللہ بن مسعودی را بنزدی میآوردند فرمود ای سیرسد تو را چه شمتی بود مال بحال امام حسین را گشتی
گفت مرا با گرام بر بد گفت چو آنرا خنجر زنی انجل که کرم بلختیا کردی مرا گرام فرمود چو گو منقصد سر او را بر بدی چون این زیاد نوشت که اگر حسین
کشته است بر سینه ایشان باز نکند او مریت سرکش و ظالم هر چند بعد از آن است تا خنجر بر بد خنجر کشید او را کون انجل را می گفم باعتبار حق فکر بپس
این کفره بوم که اگر حسین را بکشم است بدش نیازم لهذا از سعد بن ابی وقاص که در مدینه بود و در میان الشکر عینده زیاد در مدینه بود و موی الحجل ظم و دست
یعنی کتیکه اجابتی با است باز در بریت حسین که در نفازا انشکر شفاورثا را اجابت نمودند اول اسحق حویه درم اقلن سر شدیم حکم بطن
چهارم عمر حین پنجم و چهارم منقصد ششم سال از حین پنجم و پنجم و ششم را خنجر بر نام نم هتا بنیاد هم استند مالک از ده نفر است بر بد خنجر
اندر ناختند از هم اسمها خو اسحق کتیکه شفاورثا را بنزدی میآوردند چو بنزدی میآوردند برین زیاد در نفازا انشکر شفاورثا را اجابت نمودند که اسب ما خنجر بر
حسین تا اینکه اسحق کتیکه ای او را خورد کردیم بر اسحق کتیکه شفاورثا را بنزدی میآوردند چو بنزدی میآوردند که اسب ما خنجر بر
الزانیه بودند از یار نقر الحجار کتیکه دست پاهای ایشا از ایشا انجل کوفتند امر نمود که است بدت ایشا از ایشا انجل کوفتند امر نمود که اسب ما خنجر بر
ایشا از اجمع نمودند و بانش سو خند موی کوفتند بر بدین سبب شتر از بن عینده که است بدت شمشیر از ایشا انجل کوفتند امر نمود که اسب ما خنجر بر
ولد از نانو و اراده نمود که هر شکر شفاورثا را بنزدی میآوردند که در دیگر اثری از ان عشر مطهر نماند غافل از اینکه بنخواستند که اسب ما خنجر بر
شو و بسبب شیری فح الشریعهم را خواهد نمود چنانچه از فاطمه دختر سیدالتهامه منقولست که مابند و اسب ما خنجر بر بدت شمشیر از ایشا انجل کوفتند امر نمود که اسب ما خنجر بر
که مناد کند می کند بکند بشکر شفاورثا را که بیاید بد حسین با مال تم ستورا نماید چو این نارا شمشیر هم نوائفیم که بنشینیم بر چلخوار کردیم
مر و علم بر خواستیم که از انما کند رشو ما شاهد نماید بنام انجل کوفتند امر نمود که اسب ما خنجر بر بدت شمشیر از ایشا انجل کوفتند امر نمود که اسب ما خنجر بر
روانه فکند کاشد بکند انما کتیکه می تواند انما کتیکه از انجل منع نماید تا اینکه انما کتیکه خود را بنزدی میآوردند چو بنزدی میآوردند که اسب ما خنجر بر
سو خند امیکره ماز مره شعیبا بسور فلی که از تصور ایشا انجل کوفتند امر نمود که اسب ما خنجر بر بدت شمشیر از ایشا انجل کوفتند امر نمود که اسب ما خنجر بر
منع نماید حال انکه زنبق حواتون بر کنار غنجر برادر مهربان و ادر کرمان و میداند که چاره منع سپار از انما کتیکه چو بنزدی میآوردند که اسب ما خنجر بر
فصه خاد حصه فاطمه زهرا را اراده انکا فراتر فمیل اضطرر است خود زینت خوانون و سازبان و دضران را بدید بنخواستند که اسب ما خنجر بر
عرض نمود ایشا انجل کتیکه سو خند در کشتی سو خند کشتی طوطی شد در بر او را بنزدی میآوردند چو بنزدی میآوردند که اسب ما خنجر بر
یا ابا الحارث از آمد شد سو خند هیم چو شرم سو خند از شمشیر خود را بنزدی میآوردند چو بنزدی میآوردند که اسب ما خنجر بر
مر از بنبله نابر و اعلا نامیم اشیر با پچا سفیبا از انما کند که فر با بعل او زینت خوانون را بنزدی میآوردند چو بنزدی میآوردند که اسب ما خنجر بر
گفتم یا ابا الحارث یعنی اشیر فرغ راه یعنی بر شرم سو خند را بنزدی میآوردند چو بنزدی میآوردند که اسب ما خنجر بر
چهارم را نموند که فر با بعل او زینت خوانون را بنزدی میآوردند چو بنزدی میآوردند که اسب ما خنجر بر
فقام الاسدی وضع بد علی عبد الحبن یعنی اشیر گفتم ای میداتم بر اشیر بنخواستند که اسب ما خنجر بر
بر سر جسد مطهر اشیر رکذاشتی جعل برغ و وجه بکام حسین یکی االصباغ پیوسته و بنخواستند که اسب ما خنجر بر
صبح طالع شد انشکر سید بر کتیکه از انجل یعنی بقصد با ما انمون بدت انقدره عالیا بتم ستورا و انشد سو خند را بدید فقال اللهم صل
فته لا شیره و ما بنظره عدل پدید انسا عینده کفنا بقنله بتم انما انکند سید نغیر الله بد کتاب یا ضرا لاراد از کتاب اشک
حکایه شیر را بن محوسیا نمود است که اقریب بلعنا که حضرت شایسته در غلامی داشت هر کس که خنجر بر بدت شمشیر از ایشا انجل کوفتند امر نمود که اسب ما خنجر بر
غلامی سیماید انما انیکه بار بسای انما کتیکه انجل سو خند را بنزدی میآوردند چو بنزدی میآوردند که اسب ما خنجر بر
بعاد حلت و مو خند سفر یا نمود و کشتی شکست و انخلام بمن از بن بر بد یا انفا بر عتاره رف که شرم سو خند را بنزدی میآوردند چو بنزدی میآوردند که اسب ما خنجر بر
ر سو خند چو شرم اشیر شمشیر سینه اشیر و اشان نمود با و که بر شتم سو خند را بنزدی میآوردند چو بنزدی میآوردند که اسب ما خنجر بر
ان بلدا انجل از ایدند منقصد فر و دامد انشیر مر اجعت سو خند را بنزدی میآوردند چو بنزدی میآوردند که اسب ما خنجر بر
پس کتیکه حضرت امام حسین انما کتیکه اشیر بنخواستند که اسب ما خنجر بر
سینه عبدسول الله بنجاه الاسد علی ظم بر یعنی بنذ فرمود انما کتیکه سینه عبدسول الله بنجاه الاسد علی ظم بر یعنی بنذ فرمود انما کتیکه سینه عبدسول الله بنجاه
رسول خدا هتم شمشیر که در این جزیره شمشیر نماند و از اشیر کوفتند امر نمود که اسب ما خنجر بر

یعنی در کوفت

مجلس

یعنی بدستی که لشکر از حمله داده نمودند که فردا استیذان در برتقدیر نمودند یا تو میگردان بگردان بکشند چون نشینند جلوه کرد
و اینکه امر گفت فاشا بر اسه لایعنی انبیر بر شو اشاره نمود که نخواهم گذاشت که چنین کنند چون نفر داشتند اسد با از و العسکر و اخذ
یعنی شهبان نمره میکشید نمره شد بگردان لشکر ایشان بودند نظر میکردند بر عدل کانکر که انبیر منجوا هدا از کوشش انبیر منجوا هدا
دعوه نری ما بضع یعنی این شهبان منجوا و اگر از بد تا به بنام چه میکنند پس بدندان انبیر در میان شهید میکردند تا اینکه رسیدند حضرت امیر
فوضع بدیه علی صله و جعل بر مع خده بدیه یکی یعنی پس انبیر در دست خود در بر منبر انبیر گذاشتند و در خود را منجوا حضرت میمالید که
کرد پس حد جرات نمود که نبرد بدست آورد پس انبیر گفت منته فلا منجوا ها یعنی این منته ایست از انبیر سیاه و بدلیل لشکر از آن را در بر کشند چون
نمودند چون فرمودند است شاعر عز اصده هو وحی الاله و علمه محطه در حد و ما الفم الحرد یعنی با سینه که نمره علی و وحی بانه بواز است
در درو بدست منجوا خود میکند جسم الافلاک و الارض کونیت یطل ثلثا اما باها ضمه الحدا با بدی را که خدا از برای و افلاک و زمین خلق
نموده و از آن روز بر زمین میاندازدند و فریاد میکنند در سرای جبر فاطمه عصرا توفیما البید خطبه بلدا ایا انبیر که در روز کارها در کار فاطمه
داشتند از بر نبره کرده در با با نهای کردند باری بخبر آنها که از انکاران بر میامد گونا گوی نکردند آنچه ظلم و ستمی که در حیطه قدره انظاما بود
نگذاشتند آنچه نکردند توانستند میگویم بریم ایشان را مقصود بود که در کوز چهره کرد بودند از زبان و دختر چه نقش بر آرد شد بود که باین
بعد از غارت نمودن خیمها برهنه نمودن زنان و دختران و سوزنیدن خیمایشان بکسار بغل و زنجیر عقیدت نمایند بر قیامت انوار تابنده بالیصم
صافی بل انفرع ادنی بسوی لسا الهانیمینا ایگاشکی که میشد و نمیشد که زنان هاشمیه اسیر کردند مکشفت علی الافانک ربه مصفوا
بجوعی شهبان برهنه ایشان را بر زمینها مشرب برهنه سوا کردند بدستها ضعیفه ایشان را بجهت عقیدت کردند و در زیارت حسب الامر که از ناحیه
مقتدر برین است میفرماید بسوی اهلک کالعید صفا اباحد بدوقا قطار الطیان یعنی اهل عینا نور اسیر کردند مثل بندگان ایشان را
و زنجیر عقیدت کردند بر زمینها نماند و جوههم حر المجران یسافون فی البرای القلوانا بدیم محلوله الی الاعنایطاف هم فالاسوا
میسوزند بر با میگردان و کما ایشان را حرارت از افاضای ایشان را بر زمینها با نماند و در شکار ایشان را غل کرد بودند بگردان ایشان را و بارهای کرد
جمعی که پاس بکشتاداشتند جبریل کشند عمارتی محل شرب سوا باری بعد از غارتها و برهنه نمودن و سوزنیدن خیمها ان اشقیارنا فی خیر
و خواهران سید الشهدا اسیر نمودند ایشان را در کمال آن خواری خواستند که روانه کوفه نمایند که از اسیران بر غم و ملال مانند بگور انشکین مال
با صد افغان و در آن غلخوف نازبانه اعدا سر بر بال برده بضعیفنا مشغول شدند بجهت و داع شهیدانرا ایله ما یون بانکره اشقیافرمونند بحق
الله الامر تم ثم بنال مصرع الحسین شاد انجلا قسم میدهم که ما از راه فلکاه بریده بروایه متخف اتمه در است و بعد عتاد طغنا
و فسان اسیران ببار از راه فلکاه عبودانند بر و اینه مله چون نظر زمان بنحسها پاره پاره کشتگان افاض صبحه بکشید و طبا نچه بر رویها
خوردند هم بانک فوصه غلغله دشمن چه فکند هم که بر بر ملایک هفت سافاد شد حسی که شو قیامه بگردانست چون چشم اهل بیت
انکشتگان ایا چه حاضر شد بر زخمان و خواهران بگویند ان و برادران بدستاد بدیدند صغیر دختر حمزه خطب حضرت امیر المؤمنین بعد
فخ خیر بیلال از آنجا که در مسجد است بر بیلال در از پیش کشتگان خود که کفاد بودند کذا بدیدند جو صغیر بکشتگان فساد حالت او را عازر شد
که نزد این بود که جانش از بدتش مفارقت نماید چون بیلال صغیر این در مسجد او در حضرت احوالی از او مشاهده نمود بیلال عتاضه مؤکف کرد
از دل و کوشش داشت که زنبار از پیش کشتگان خوبیا او میگردان و چون در جنگنا حله اشهد کردند حضرت فاطمه صغیره همشیره روانه آمد
هم که حضرت صغیر حضرت فاطمه و عمر خود صغیرا ملاحظه نمود حضرت امیر المؤمنین فرمود اما عقی فاجسها و اما فاطمه فلهما یعنی اما عمر صغیر
مکذار که بیاید نفس براد خود را بدستها به بنید یار سوا الله بر سرش حر چون نوز کوار و مانند امیر المؤمنین غالبه مقدار در شامها کار بود
و عبا بنحو بر سرش سر کشید بود و قلبی از طرف باها نار سا بود بعلاف پوشید بود و خود بر او ناکر و هفتا تکبیر نماز شر و با وجود این
راضی نشد که همشیره اش صغیره بر سرش حاضر شود بلکه بجهت صغیره دختر حمزه خطب بود بیلال عتاضه فرمود پس کجا بود که در خور زینب
که بر سرش بار باره برادران بنش که نوردیدند خود میدان جوانان بخش است می بیند ان بکثرتی که مورچهها از خیم نبره و شمشیر کشند و اشقی
هانیت و سینهها و از ستم ستور خود شده است و سر منور شد در بالای نبره جوان میگردان در منورش با عتبانند بر جامه قطع کرد
و لباسها را حتی ایجا که کهنه که در زیر لباس پوشید بود از نیک اطهر شر بر نهد و باد کرد و دیک با بازار ابران افشاند ایسلا نار سواد
نهی فرمود است از مثله نمود بداد حتی بسببکان و در مثله قطع طرف شخص بدی نیست نمود او است ابوسفیان شقاوت و جنگنا حله در
که حلیت حلفه اشقی را دید که بر اسبی سوار است و بالا بر سره ایشان است و نبره در دست دارد در شامه میزند میگوید بچس ایجان
پس حلیت گفت نظر کنیدا ایگه بنه کانه اینم را که دعوی میکند که زربش است با سر عم کشته خود چه می کند اشقی صغیر مثل گفت و اشقی
میگوید این نمره بود افشاکر اشقی حضرت امیر المؤمنین گفت قلکانت فعللا که مثله الله ما المثل ولا هیبت یعنی من در کشتگان شما که
دیدم که مثله نمود بود نامم بخلا که من بر او نمودم و نه نمی کردم یعنی کز ان من شامه و اشقی حله میطلبید از اینکه حر را مثله

نموده اند که مقلع بنم و از جمله نوشته های این باب در بعضی صحاح این بود که من ابرو بر حسین حرام کردم و حلال کردم ابرو بر سکن و خوگامی بخوسین
کشور را مثله نما که مستحق است که کسی او را مثله نماید و اینست سینه او بنان که او سرکش و ظالم است اینچه از بنیاد نوشته بود چنانکه در
و انظلو م را بالثمن کشتند و اسب بدین را نخواستند و بجهت آنکه شکر بر بدن او نماند بجز سینه بر جامه زد دست مبارکش را قطع نمود و از بنی
خوانون چگونه نظرتان باید بر چنین بدی و چه حاله بر او عارض شد و وقتی که ملاحظه نمود این شیعیان و جمعی دیگر کافر و زور و زهی در بر او بود که در میان
عرب بهتر از آن نبود و وقتی که حضرت امیر خواست که او را بقتل رساند و گفت عورت مرا مکشوف است از آنحضرت با وجود کافر و زور و زهی و میگفت
مال او هیچ منصرف نیاس و نشد حتی زرد گردان بر او نیارود که بهتر از آن زهی در میان عرب پیدا نمیشود حضرت فرمود وقتی که ضرر زدیم بر او پنا
نمورد اینک عورت مرا مکشوف تمام پس من چنان کردم که بر نفس تمام او را خواهر عورت و چون مطلع شد که بر او درش را کشته اند کمال اضطرار بر نفس
برادرش را بد فرستاد و سلمه بن حکم و قالک اما فله که بر نفسی چون بنزد نفس برادرش رسیده بود که لباسش بر او تنگ بود و در وقت
شخصی که می کشیدند بجهت اینکه لیل او را بر نیارود است بعد گفت کیست که چنین جرئت نمود است چون فهمید که قاتل او انحضرت را و عزت او را
گم نکرد زیرا که کفو کز می او را کشته است و اگر غیر از علی او را میکشند ابد الا باد بر او کرده میگردم و لکن خاکه علی قاتل او است بگر که میگردم
و اشک نمیزنم اشک من دیگر سالک می آید اگر دیگر بر او کرده نکند و بر او که کشت شیخا عزت او میبازد نمود بر او افتخار و آخر ملک او بد کفو کز می از تو
خو واقع شد اما زدن بنیاد او بر کرده کند که بد مطهر برادرش را برهنه کرد و اندام بر اینکه بد او را بر او انداختند با مال ستم مشورت نمودند و در میان
و شیعیان آنچه بین آنها بود که زینب خوانوند و وقتی که نظرش بر کشندگان افتاد و در مجلس نفس بر او در یا حاضر بر خود بر آمد چنانکه در آنحضرت
شنیدند زیرا که شخص شناخته میشود البابکلا یا بر بد با بلین و انظلو در آنحال من داشتند لیل او را در این بغایت بر بودند و یک پاره
پاره او را شمر و لدا ز با بر او انداخته بود اسر او را از قفا جدا نماید شاید جسر این باشد که آنخل در میا شهداد در مجلس نفس از آنست بود
و همگشته که می گفتند ملاحظه میفرمود تا اینکه بر نفس منو انظلو رسید تا که چشم دختر هزاران میان بر سبک شریف نام زمانه
فتاد چون ملاحظه نمودید که جراتها ان بد از جراتها سار بر نفسها بیشتر است و او را بر او انداختند که سر منو او را از قفا بریده اند
انسهای نیز بان بد او را است و باینجه ان بد او را است تا اینکه شستنان بد او را است و ایست ای که در پشت انحضرت بد بد آمد بود مانند
پینه زانویش از کثر حمل ما کولا اینکه شمشیر با بر پشت خود میکشیدند چنانچه بین او و یوزنان و سحاز کان چنانکه از سینه می آید تا ثور است بعد
از آنکه آنخاره با بر عیان آنها ان بد منو را شناخت بی خیا نغمه هذ احسن از او سر چنانکه آتش از او در جهان فتاد بی شماره ان
آتش است که بر قلوب شیعیان وارد شده است که نادامه بی پایه بر پیشوایان هر که بر او ایتی جمع نان بد او را سر و سینه اش بد او
ان بد منو را پاره پاره و غم یاد بد او که خور بر او انجسد شریف نداشتند و خون نظم هر دو بر او نهادند و با لیل و ناله و احسنا و انظلو ما
و انیساه بر او زدند و بر او مملو را و یکف بخدا قسم که فراموش نمیکند زینب خوانوند خمر علی را در حاله که نوحه میکردند و مینمود
و بعد ازین وقت روز ناک یا محمداه صلی علیک علیه السلام هدا حسین بر سبل بالدهاء مقطع الاعضا یعنی انجسد در روز شهادت
بر تو برسد کار است اما که این حسین است که بخود انجسد اعصابش پاره پاره است تا آنکه مسایا له المشکی الی محمد المصطفی و الیه
علی المرتضی و الی حمزه سید الشهداء یعنی سخنان تو امینند و شکایتی که بسو خدا و بسو محمد مصطفی و علی مرتضی و حمزه سید الشهداء
یا محمد اهدا حسین منو بالعراء تسقی علیه الصبا منیل اولاد العبا یا محمد این حسین است که در پیمان افانداست با صبا بر او موزد
و کشته شد اولاد زنا است هدا حسین بر او را اسراف الفقا منلو العمام و الرداء این حسین است که سر او را از قفا بر بد او انداختند و بد او را
برند و بر او انجسد بخود عرض نمود و هذا الذکرتیتم نخره ما میبخشید من جلد و ضایعاتها انجسد زکواری حسین که همیشه طووس را بسو میگرد
شام کرد است و همانکه جنور او را از دم شمشیر بداند من بعد جگر بار رسول الله قدا الفی طریح نه روی مضامها بر سو خدا بعد از آنکه بر روی
انحضرت در کنار تو بود حال بد از بنی او را بر روی یکویا که بر انداختند بدین انظلو باد سو ز او جگر بر او بجانب بد پاره پاره انظلو کرد و بد
مات و فرمود بای عسکه بوم الا شین ضایا به من سطا طه مقطع الحری یعنی بدیم قدا یکی یا که لشکر او را در روز شنبه غارت نمودند و بد
تدا که با که بندگیها او را قطع کرد و اندک به من هو غائب فریج لاجر مج قدا وی بد او قدا کسی یا که غائب نیست که امید باز گشتند و او باشد
و بر اما اعضا او جز آنست که هم بد بر باشد بای من نفسی لرا قدا بای الهمو حتی مضی بدیم قدا کسی که جامه رنگ او است بد او قدا کسی که
پوشه بود و ناشی شد بای العطشا حتی مضی بدیم من سینه نقطه بالدهاء بدیم قدا کسی که پوشه بود نابد جبر شهادت شد بدیم قدا کسی
خون از پیش مبارکش میبکشد بای من جلد رسول الله الشما بای خدیجه الکبری بای علی المرتضی بای فاطمه سیدتنا بای من ردت علیه الشمس حتی
صلی یعنی بدیم قدا کسی که جلدش رسول خدا است و جده اش خدیجه کبری است و پدرش بر نفسی که انصاب بجهت او بر کشت تا نماز کرد و
مادرش فاطمه سید زنا است یا حره یا کبریا یا ابومانهجد رسول الله ایضا بای سببها فرستاده من امر ز جگر رسول خدا از دینار خلت نمودند
یا اصحابی حرا هو لآ ذریه المصطفی یا قوس السبا یا ایضا محمد اینها ذریه محمد مصطفی است که بر او شمشیر ایشان را مبرند و او میگو

جملات

فایک در الله کل عاده و صلح یعنی بخدا سوگند که آنمطلوبه بگیرد در او در هر شهر و دینی را بلکه بروا نیز منتهی آنمطلوبه را اهل کبر و ناله
 کرد و شبیه اینکما ترابیا نفرمود که در یک از سو ناله آنقدره اشک از چشم اسباب میخیزد بر ستمها ایضا و جو ام کلثو نظر نمود بر آنجان بال که بر
 لشا افتاد است بکن ناز بن انکه عالمی است باد بر آنمفر عبا مود و خاک بران میافشاند و آنرا خور و از بالا نیز انداخت و بشر
 برادر با جان بر او خورد و بر کشید با کبر و زار بر فرمود بار سو الله انظر له جسد لک ملق علی الارض یعنی غسل بر سو خدا نظر نما سو خدا
 فرز تو خود که بد از فضل بر زلفانده است کفنه الرمل الشی اعلیه غسله من الجای من رید بر کفن او یکی است که با افشاند است غسل
 خونی است بجایست و شاکر کردن هتو که اهلینیه لیسان فی سبی الذل لیس بجای مانع غنم و مراد و کلامه الله الشریف علی الراح
 کالات و اینها اهل بیت است که بر سر اسیر ایشان امیرند احمایه کنند و محبت ایشان است که حایر نماید از ایشان سر مبارک او با سر کما فرزند او را
 مانند ماهی بر سر تیرها شیب است چون نظر آنکافان بر آنمطلوبه حجا افتاد و از هر و اندیز نمودند و بنفرد جبر نکردند و او شکر کردند و دانستند
 در خاک مبارک است اشک دیدن هایش سائر که دیدن بر رویه ما شو سکه خیر آنجس که منور بود و منظر خود ادر بر کشید یاد را نگاه حاله بر او ناز
 انختر عارض شد و چون تلا خطه نمود آن بد پاره پاره افتاد بر آن به سر او خورشید و دانست امر علی یا ابی یا خیر خرفنده فیاضه می رسنا
 القیامی فل ایسک ای عجبین و خیره من که از دست در زنده چه بسیار شد و باغ شد من و کیت که بی هیچ سبب که خود با امید است با شرم ای بابی
 ما کان اسرع فرقی لک من بعد البوی که ای پد من ای پد من چه بسیار بود و صفات من از تو س کیت بعد از تو که متوجم شو و من
 لکیتا بعد بعد کیت و من لا ای کابل متکمل است بر کیت بعد از دوری تو متوجه به بنام کیت بعد از تو متوجه نان بشود ایات و تو
 انبیا و انبیا کیت منلول الجین بر لب استیده من شرا ایضا هر روز فیروز و از نظر با بیست که چگونه جین او بر رخا مالید شد است و جو خود
 اغشیر کرد بد است بان علی عاری المر اضعف اقبیل خضیباً بالدهاء من عمل حسن یوزنا با یک عربان بر رویانک بیابان است علف امل آنقدره و اشک
 از جو خود او را غسل نمود اندر صا و انبیا با جد تا و خواهر از او چند ابد القوم تکلم با یحیی من شرا ما را با ای برهنه صبر نکرده این بیابانها و بعد آنکه
 در پس پرده نابودیم مادر خه ایزه سبانه کیت برهنه صبر نکرده سبایا علی الاضایب من الحرق صاعدا یا بلا طلع نطق امارا مانند سیر بر تو شکر انوار کفر تو
 بجوی برهنه بودیم که کوشش ما اندامایان و یکبار تو کار از از انکاملد با روی نفع خود در هر نفس که مظلومش کبر زاری که سبب است
 منتهو یعنی کبر ملائکه اسما نه از ابر کبر در او در روز از ایزه مایه و ناله مظلوم بکن پاره پاره گرفت بود و هر چند آنکافرا انخوا سندا آنمطلوبه است
 بر آن منور بر دارد و او را همانا یاد سب بر کند و آن بدن منور را انکامل در بغل گرفته بود و در همانمیه مستقی اجتماع حده من الاعراب حتی جرها
 تا اینکه جماعتی از اعراض سنگین دل جمع شد و بحیث اجتماع آنمطلوبه را بغیر و قلبه از روی سگد منور است و کشید یاد بروا یعنی آنمطلوبه بر روی
 نفس منور بر اشک کبر است که بهوش شد سکنه میفر باید در افعال البریه و شوش شیند که یک بزرگوارم میفر باید شیخو ما ان شرم شاعران مادی
 او ستم نغمه بیک شهبانند بونی یعنی اشجیا من هر فتنه انجوشکوار بنوشید مرایاد او رید هرگاه شیند با حکمایه غریب شهبان را پس
 من فوجی ندید نماید انا السبط الذکر من عجم قلوبی و یجیر الخیل بعدا انظر علی سحوقی و من سبط پیغمبر شام که مرا پیرم کناه کشتند و
 بعد از کشتن بد مرا با مال سم اسبامو ندیدیم که بوم عاشق اجمعا انظر فی کینا منستی لطفی فابو ان بر حقی کاشکی همه شمار روزگار تو
 حاضر میبود با ملا خطه منموی و دیگر که چگونه شریک بجزیره طفل خود علی اصغر صید بلبلک ایشان ترتم نمیکردند و شریک بکیمید اندر
 سقوه سم یعنی عوض الما المعین یا الزره و مصفا همدار کان الحون و در عوض اب تبرین علقو طفل من دندایم بسیار با عظیمی مصیبت شد
 است که خراب بود از کانه را و بلهم قدر جو اطبه رسول الثقلین فالعنوم ما استطعم شبعی من کل جین وای بر اینکافران که بجز روح نمودند
 رسول خدا را پس گفتند اشیه سبام در هم او ناز و اینک شمرتم است که مصیبت انظرا شبر خوار بیکاه قلبان اما در بن پناه را پیش از مصفا
 بجز روح نمود است که آنمطلوبه و میا کشتگان علی اصغر شیب شیدا آورد و حلق بر خورد آنکو در غلط از ابر بود سبایا نمود بلای این اعظم مصیبت
 برای ان اما جها اما اعظم مصیبت آنقدره دوران خواهر اماء انبیا زنده خوانون و در آنمطلوبه است و میا شکر که بجز و داع اجسا باز
 پاره شهد او اعظم مصیبت که بر آنمطلوبه دوران در میا افنکاه وارد شد این بود که آنمطلوبه در کمال ناله وزاری کبر و سبب است مشغول
 و داع انکشته کبر و از کیت بنجوی که اصیبا شرافت ابر کبر و زاری بر آورد است بعد که اشک از چشم ان پیر با انها جار شد است که
 سببها انها زکرید است و چنان شور و قیامت بر پا شده است که فرزند آن چنان و ملائکه زمین اسما ترا کبر و زاری کرد او را سبب که ناکامان
 مظلوم بران پیمان توان رسید عاتلا امام زمان علیها السلام که بر انکه عالمی ملائکه این بد عا یار باز در میا حال و نحو غلط اچا
 حاله عارض کرد بد است که نزد یکت که روح مقتدرش از بد مطهرش پروا کند آنمطلوبه از مصیبت خود فراموش نمود و ندانند صبر چکر سونانک
 خود را قشر و هم انمصفا از قلب خود بر بخت و چشم خود را منع نمود از نیکو شکر دکمال لبر و مردانکی متوجه ان پیمان اعلیل کرد بد عرض نمود
 ماله از ان مجود بنفسک یا بقبر بعد از انی انخوا یعنی نور وجه سید است که مصیبت نزد یکت روح زنده است مفارقه نماید ای بابکار جد و پد من
 و برادر من انخضر فرمود چگونه من جزع نکتم و ما انکه مصیبتی بد بزرگوار و سدا عا الهذا خود را با برادران اعمام و بنی اعمام و خویشا نیاید

که برهنه در میان خاک و خون افتاد اند کسی که نمیکنند احکام نبرد ایشان نماید گویا ایشان از مسلمانانند و ایشان را از حمله گناه بر روی
و خیزیدند چون نطق اینکار از آنحضرت رسیدی صد هزار نفر در صد و بیست نفر از شما و من بر آمد و عرض کرد لا یجری عنک ماری
فوالله ان ذلك لعهد من رسول الله لک وایک و عمت یعنی البته بجزع نیاورد تو را آنچه مبینی که نجل سوگند اینو تا بیح علیت اند سوله
خدا بجد تو امیر المؤمنین پدری تو چه خوشم میثا که اینی بر آنکه سید سبنا بر او نفرمود که اگر کمال تازیانه بفرم بر چکلوش خود بجهت سید این
خذ هر اینه غلیل بود بما در این مقام نقل نامم و اشک خونین از بدن شیعیا بر او در این قولی در کتاب کمال التزیانه بسند خود از قدامه زانو
روایت کرده است که حضرت امام زین العابدین فرمود بلغنی ما زانو آنک زور قبری ای علی الله لعلی انی خبر می رسیدا شا اینانند که نود و بیست
از وفات نزدیکتر حضرت امام حسین مبر و عرض کردم ان ذلك لکما بلغک بدستی که این چیزی باشد که بشمار رسیدا سنت آنحضرت فرمود ترا چه مطلب
بزیاده قبرا ما حسین میرود چنانکه تو مفرجی در نزد سلطان خود که متعجب نمیشود که به بند اشک دار در محبت و تفصیل داد او در وفات او و آنچه
واجبت برای قرائت خوان معروض کردم الله ما ریدک الا الله و رسول یعنی نجا سوگواری که نصد هزارم از نیاز ایضا اما گویا آنچه در ضا حال
و رصا رسوخدا و بر اندام مخطی با نسبت بر من ارد شو و در سینه من بزرگ نمینماید و گویی که سبب از شمعش فرمود و نور اینها ستم میدهد که
آنچه گفتی بهمین وضع که انمود عرض کرد امیر این خواست که بشما عرض کردم داشته فدا آنحضرت همین سوال را مکرر فرمود من همین سوال را عرض کردم که
آنحضرت فرمود انشرکم انشرکم یعنی اشارت باد تو ایشان را در نور ایشان باد نور و الان کنگ میجی و بفعل تمام که انحضرت از تجربه احادیث شیخ
است چون بمان سید رحمتی که بلا آنحضرت که رسید یک مراهی زندان و برادران و خویشان و اشهاد که در تمام مظهر و زنا و مکر امیر از بر چشمتان
سوگند نداد که روانه کو فرمایند چو بمعرفه فالرسید و نظر من بر اینتر که و ان افقاد که می متوجه غم ایشان شد اند
بسیار بر عظیم فلور و اندک است شده حال بی بر من عارض شد که نزدیک بود که روح من از بدم تقافت نماید و چون تمام و بجز انون انجا اندر دین
مشاهد نمودم و مالی را نکند بفلسک با شبیه جگد و ای اخوی تو آنچه سیداست که نزدیک است که روح از بدم مفارقت نماید ای یاد کار و خط
و بد و برادر من من کفتم چگونگی حرج و اضطرار بکرم و چنانکه مبینم بد نزدیکوار و مستعدان مقصد اخو را با برادران و اعما و فرقی نداد اعما و خویشا
برهنه کرد میان خاک و خون افتاد اند کسی که نمیکنند احکام نبرد ایشان نماید گویا ایشان از مسلمانانند و ایشان را از حمله گناه بر روی
خیزیدند چنانچه نطق اینکار از آنحضرت رسیدی صد هزار نفر در صد و بیست نفر از شما و من بر آمد و عرض کرد لا یجری عنک ماری
فوالله ان ذلك لعهد من رسول الله لک وایک و عمت یعنی البته بجزع نیاورد تو را آنچه مبینی که نجل سوگند اینو تا بیح علیت اند سوله
خدا بجد تو امیر المؤمنین پدری تو چه خوشم میثا که اینی بر آنکه سید سبنا بر او نفرمود که اگر کمال تازیانه بفرم بر چکلوش خود بجهت سید این
خذ هر اینه غلیل بود بما در این مقام نقل نامم و اشک خونین از بدن شیعیا بر او در این قولی در کتاب کمال التزیانه بسند خود از قدامه زانو
روایت کرده است که حضرت امام زین العابدین فرمود بلغنی ما زانو آنک زور قبری ای علی الله لعلی انی خبر می رسیدا شا اینانند که نود و بیست
از وفات نزدیکتر حضرت امام حسین مبر و عرض کردم ان ذلك لکما بلغک بدستی که این چیزی باشد که بشمار رسیدا سنت آنحضرت فرمود ترا چه مطلب
بزیاده قبرا ما حسین میرود چنانکه تو مفرجی در نزد سلطان خود که متعجب نمیشود که به بند اشک دار در محبت و تفصیل داد او در وفات او و آنچه
واجبت برای قرائت خوان معروض کردم الله ما ریدک الا الله و رسول یعنی نجا سوگواری که نصد هزارم از نیاز ایضا اما گویا آنچه در ضا حال
و رصا رسوخدا و بر اندام مخطی با نسبت بر من ارد شو و در سینه من بزرگ نمینماید و گویی که سبب از شمعش فرمود و نور اینها ستم میدهد که
آنچه گفتی بهمین وضع که انمود عرض کرد امیر این خواست که بشما عرض کردم داشته فدا آنحضرت همین سوال را مکرر فرمود من همین سوال را عرض کردم که
آنحضرت فرمود انشرکم انشرکم یعنی اشارت باد تو ایشان را در نور ایشان باد نور و الان کنگ میجی و بفعل تمام که انحضرت از تجربه احادیث شیخ
است چون بمان سید رحمتی که بلا آنحضرت که رسید یک مراهی زندان و برادران و خویشان و اشهاد که در تمام مظهر و زنا و مکر امیر از بر چشمتان
سوگند نداد که روانه کو فرمایند چو بمعرفه فالرسید و نظر من بر اینتر که و ان افقاد که می متوجه غم ایشان شد اند
بسیار بر عظیم فلور و اندک است شده حال بی بر من عارض شد که نزدیک بود که روح من از بدم تقافت نماید و چون تمام و بجز انون انجا اندر دین
مشاهد نمودم و مالی را نکند بفلسک با شبیه جگد و ای اخوی تو آنچه سیداست که نزدیک است که روح از بدم مفارقت نماید ای یاد کار و خط
و بد و برادر من من کفتم چگونگی حرج و اضطرار بکرم و چنانکه مبینم بد نزدیکوار و مستعدان مقصد اخو را با برادران و اعما و فرقی نداد اعما و خویشا

مکافاتی که خواهند داد بسبب هیکل حرمه ذریه و عترت تو و هر یک از اسمائها ازین و در یاها و مخلوقات که در آنها هستند و خدا
 در یاری نمود اهل بیت ضعیف و مظلوم که حجت خدا بند بر خلق بعد از نبوت چشم و حی کند بسوا اسمائها و زمین و کوهها از یا و هر چه که در این است
 که نم خدایند پادشاه قادر بیکرین دنیا از دست من بد نمرد و امتناع کنند از عجزت میگرداند از هر که خواهم بود و حق که خواهم انتقام خودم کشم
 بجز و جلال خودم سوگند که خدا که کسب که فرزند پیغمبر بر کند از هر که است و هیکل حرمه او نمود است و عترت او را عقل او را دانست و عهد بهمان او را
 شکست است و منم بر اهل او که دانستند که خدا که احدی از عالمیاری از خدا اعتبار نکند باشم پس در اوقاف بخیزد شنید هر چه که در اسمائها و زمینها
 باشد لغت کنند کسی که ظلم بر عترت تو کرده است و هیکل حرمه تو را جلال الله در است و چون آنکس سخنانند بسوا و شیطانها است و منم بر دست خود
 خود قبضه روح ایشانرا نماید از اسمائهم ملائکه چند فرمایند باظر و نما از یا قور و در هر که ملو از اجزوه باشد یا خود بهار و در نما که انصاف
 بگشت عودها بگشتن از ازیب شما مطهر با ان ایها بشویند باخفاها کفر کنند با نظرها خنوع نمایند ملائکه صف و صف ایشانرا کنند پس
 گردوی را بر آنکس که انکار از انصاف است و باخونهای بکنار او کرد و رویت شریک نباشند ان بد نما را در کینه علامتی بر ایقبر سید الشهدا
 انصاف بر آنکس که نشاء باشد برای اهل حق و بیسی باشد بجز دستکاک قومنا و در رویت صد هزار ملک از هر اسماء فرود آیند بر دور انصاف
 احاطه نمایند ستوا فرستند او و نیز نه کنند خدا را نزد انصاف و طلب از شکر کفایت نمایند از بار تکندگان او و منو پسند نامها اشخاصی که در نما
 او میانند از امر تو برای نفر بجز نبوت و جد او بسو تو و منو پسند نامها پدید آید ایشانرا و بدای ایشانرا و داغ میکند از درد و در نما ایشانرا
 از نور عرش خدا که اینست از بر قبر شهدا و پس بجز ایشانرا و چون روز قیامت شود و نما ایشانرا میدرخشد از اثر انداخ بنویسد و دیدار انوار و انوار و منبک
 و منبک اهل محشر ایشانرا بان نور کو با مبینم که تو آنچه در دنیا میباشی و میباشی و عود و پیش روی میباشی و عود بگفتند از ملائکه خدا
 با ما بنشینند ما بر وجهیم از شما اهل محشر اشخاصی را که انداخ در روی ایشانرا میبندد تا اینکه حقیقت بخواد هدایت ایشانرا از هول ان روز شدایان و
 اینست حکم خدا و شیطا او را بر آنکس که درباره کند قبر تو را ایچرا با غیر برادر تو را یا غیر در وسط تو را ایچرا منم که خدا او کرده است و نما ایشانرا
 لغت بسخط حتم سعی خواهند نمود در حق و در دنیا انصاف بر طرف کردن علامت ان و خدا انصاف گذاشت پس سوختن او را این مطالب را بگریز آورد
 او بجز نمود و نیت خواهد نمود و چون این ملجم بر یکم صبر زد و اثر کرد از انصاف انوم و بعد از انصاف عرض نمود یا ابرو حدیثی ام این بگذا یعنی
 جانچه در ام این با این خود و منو و منو ام که از دنیا شامانست و انصاف فرمود باقیه الحسد کما حدتک ام این یعنی انصاف من صد بنویسد
 ام این بنویسد و ده است کافی بک دنیا اهلک ایسا یا بعد از انصاف از انصاف انصاف انصاف انصاف انصاف انصاف انصاف انصاف انصاف انصاف انصاف
 بمالک و خوری سهر باشد تخافون ان بیخط حکم الناس میسرید که مردم شما را بر مانند نصیر نصیر پس دانوقت بگریزید بگریزید بگریزید بگریزید
 دانرا اشکاف است خلاصه او افرید است که دانوقت بر روزی بر خدای انصاف بجز انصاف انصاف انصاف انصاف انصاف انصاف انصاف انصاف انصاف
 انصاف
 خود که بگریزید شیاطین انصاف انصاف انصاف انصاف انصاف انصاف انصاف انصاف انصاف انصاف انصاف انصاف انصاف انصاف انصاف انصاف انصاف انصاف
 ایشانرا کسی که دست بد ما نولایر سانه زنده پس شغول شود بد بشکل مردم در تو ایچرا و بجز مردم بر عدالت ایشانرا و عدالت و منو ایشانرا
 که در ضلالت خلق مستحکم شود و هیچکس از انصاف انصاف انصاف انصاف انصاف انصاف انصاف انصاف انصاف انصاف انصاف انصاف انصاف انصاف انصاف
 عمل نکند و منو انصاف انصاف انصاف انصاف انصاف انصاف انصاف انصاف انصاف انصاف انصاف انصاف انصاف انصاف انصاف انصاف انصاف انصاف
 یکبار بجز انصاف
 مطهرش را در صراط بگریزید و میا خاک و خویشتن خدا و خویشتن خود از یک منو ش جای بود که ناکاه مرغ سفید مدخور را بخوانند و انصاف انصاف انصاف
 کرد و خون از او بگریزید و انصاف انصاف انصاف انصاف انصاف انصاف انصاف انصاف انصاف انصاف انصاف انصاف انصاف انصاف انصاف انصاف انصاف انصاف
 گفت یا و یکم انصاف
 ایما شغول میباشد با مورا باطله دنیا و ذکر ان و انصاف انصاف انصاف انصاف انصاف انصاف انصاف انصاف انصاف انصاف انصاف انصاف انصاف انصاف
 برده و خوار او میرزد و چون نما اینکما از انصاف انصاف انصاف انصاف انصاف انصاف انصاف انصاف انصاف انصاف انصاف انصاف انصاف انصاف انصاف
 و یکبار بگریزید بغسل کفرا انصاف انصاف انصاف انصاف انصاف انصاف انصاف انصاف انصاف انصاف انصاف انصاف انصاف انصاف انصاف انصاف انصاف انصاف
 او اما انصاف
 خور انصاف
 نمود خوار بر نما او میبخت چون بمرد منو حصر پیغمبر رسید و در قبر انصاف انصاف انصاف انصاف انصاف انصاف انصاف انصاف انصاف انصاف
 انصاف
 که با جو نمرغان انصاف

آمدند بعد از آنکه که خبر قبل آنحضرت را شنیدند که امری خیر شما را آورده بود و امری خیر خود را آورد بعد از طوفی مرقد متورده بود و زاری
 و بلاغ خبر شما را بر او نمود و بر سر درختی قرار گرفت و در نماز ایستاد از امام مظلوم که زاری می نمود و از اتفاقیک شخص خود را خبر داد
 که در شل بود و بنا خوشی جدا بنویسند شده بود بنحویکه ایچان همه یک او احاطه نموده بود و از خوف سر ایوان ناخوشی انداخته از او پنهان
 کرده بودند بوسیله آنکه این امر بر سر یکدخت انفرادی که بود و هر شب آن نمود نظر محبت پادشاه بنزد آنحضرت رفت بستی این نریضه مشغول
 از شمار در شب شغلی همچنان نمود که سید که توانست در آن شب بنزد آنحضرت علیله و در چون آنحضرت نظر پدید نمود و ملاحظه نمود که در
 شغلی همچنان نمود که سید که توانست در آن شب بنزد آنحضرت علیله و در چون آنحضرت نظر پدید نمود و ملاحظه نمود که در آن شب نیامده است
 او را بر بود چو هنگام سحر رسید صد که ناله آن امری بگوش او رسید انعلیله خود را بر روزی غلط ایند ناخوشی را نداشتند ساینده
 امری ناله میکرد آنحضرت بر باد بخیزد و غمین متابعت نمود در هر حال هر که مشغول کرد زاری بودند که ناکه قطره از اشخو مطهر بر چشم انداختند
 و غور چشم روشن کردید قطره دیگر بر چشم یکدیگر که ان پدید آمد قطره بر دستها پیش یکدیگر که الفور شفا یافت و قطره بر باها پیش یکدیگر
 نه اشخو صبح شد بر هر قطره که بر بدنش بچکید از او بر بدنش میمالید تا اینکه نسبت اشخو مطهر جمع بداند هر ساله کردید چو صبح شد اشخو
 بر اسب که از بیحی اطلاع حاصل انعلیله از دراز نشنا کردید چو ملاحظه نمود بنحویله انداید که زاری براید که در میان آن بستانید که بدان
 چو در متوجه انداخته کردید او را بر سید که من یکدخت علیله را بنیاد داشتم که فاد بر حر که بنویسند از انعلیله اری انداخته گفت و الله انانک
 یعنی بخدا سوگند که من بخیر تو میباشم چون نمود اینکلام را شنیدند فاد مدعوش کردید چو بعد از زمان بموش آمد از کیفیت سید انداخته بود
 نزد امری آورد و امری را با او نمود چون نمود ملاحظه نمود نظرش بر امری خود افکند که بر شاخ درختی نشسته و از دل غم ناله سوزانگی کند
 چو گفت ای مرغ تو را بخدا سوگند میباشم که نور انبرداست که با من سخن بگو که ناکه امری بفرست حقت که بر کنار لبخین در آمد گفت بدان که من با جمعی از
 مرقان بر بعضی از درختان نشسته بودم که ناکه مرغی بر ما وارد شد گفت ای مرغ من چو در منغم میشوی حال آنکه حسین بالینها در صحرای کربلا
 با ابر کرمی هو بر روی یکدیگر مافانداست با کلو بخونچکان و سر او را بر پند اند بر بالینها نمودند از او در هر حال اسیر کردند چو تمهانی
 حکایت را شنید بجا کربلا بر زانو نود چو یکدیگر رسیدند مظلوم را در انصرادیدم که چو بخون غسل داد شد بود در یکدیگر که بر بدنش افشانند
 بمنزله کفن او کردید بود چون انکار داد بدام خود را بر بدنش بر نفس ندهند و نوحه زاری نمودیم و بنحویکه انجمن انجمن انجمن نمودیم و هر یک بنا چو بر او
 نمودیم من در این مکان مکه چون اشخو نمود اینکلام را از امری خود شنیدت نمود گفت اگر حسین صفای او و فطرت عالی نزد پروردگار بودی
 هر آنچه در خواست شفا از هر دردی بود پس آن نمود اسلا آورد و بانصدا فراتوا ام او بر که خونش مظلوم اسلا آورد و صاحب مبارک انحضرت امام زین العابدین
 روایت کرده است که انحضرت فرمود چو انمظلوم شهادت غریب خود را بخواند انحضرت نمود بجانب پنهان پرواز نمود و در پور خانه فاطمه صغر منجرش اما
 حسین فریاد گرفت چو فاطمه سر خود را بلند نمود نظرش افکند بر انحضرت انحضرت خون الودی القو کریم که برین شد و این اشعار را با نریضه مؤید انحضرت
 من بیغاه و بیک یا غریب یعنی ای غریب من کسی را آورد است با و کفتم و ان نوحه زاری که را آورده ای غریب ان الامام قلت قال الموتی القوا کفتم
 اور نام گفت کیست از امام گفت ان امای که نوبی نوابی فاقه اسان انحضرت یکبار بلابین الاله و القریب رشی که حسین یکبار در مباحثه نمود
 شمشیر فابکی انحضرت بفرج الاله مع التوابین که بر کن از بر انجمن با شک چشم خود اگر امید تو انجمن را داری قلب الحسین فقل ان حق الله مستر ان
 کفتم کار حسین بچشمی شد گفت بر انسی میگویم که خاک را مسکن خود در دادم استقلاله انجمن فام بطور انجمن بجا بقوه باها امری فر و طاقه نداشت
 رد چو او را بکشت ما حلیم بعد از انما استیجاب کردید که در از انجمن بر من وارد شد بعد از آنکه که بنحویکه ایچان همه یک او احاطه نمودند ساینده
 عبدالمطلب ناز کرد و در ملاحظه کردید خبر شما انحضرت رسیدند انحضرت انحضرت مفرود خود بود انشا از کتاب منجین از سجد
 لشکر که در فاطمه بود مشغول بودم مرد برادری که در زمانند سید سید بود و دستها او قطع شد و وی گفت ایچان همه یک او احاطه نمودند ساینده
 پیکار هر چند جمیع اهل آسمان زمین و ساحتها و فضا عینا بنده سبب کی گاهی که در امام چو انکلام را شنیدم من با سایر شنودگان از
 طواف باز ماندیم و در در جمع شدیم و کفتم ابوی بر تو اگر تو ایلیس مسود من و از بنوی که ما بوسه شای از حمت خدا کینی نور و کائنات
 از دیگر نیز را مد گفت انهم من اعرفم بنفس خود و کنا خود پر سیدم که ان کیت بر ابا بیان ما انمرد گفت من به ابا انحضرت امام حسین
 بودم در منظر یک از قلعه عراقی مرتب و هر وقتی که ایچان او سو نماز بسازد بر جامه خور انجمن من میگذاشت و در آن بر جامه بند بود که تو را چشم
 فرو میگرد و من از روی منهوم که کاشکی ان بند از من بود تا اینکه وارد کردی بلا شام و انحضرت را شهید کردید و از آنجا در انحضرت
 بود من در کانی پنهان شد چو سید بر من آمد و نظر نمود بقلمگاه دیدم مثل روز و شراست و کشتگان بر روی ان افکند انک
 در منجین زین العابدین انحضرت را مد و هر کشته نظر میکرد و میگذشتم تا اینکه بر سر نعش مبارک انحضرت رسیدم که بر روی رافانداست
 سر بر بدنش انور نیست بد اطمینان بخواند شسته است نور از انجمن خشد و باد برانوز نداشت و دیگرها صحرای او را نشانداست کفتم بخدا سوگند
 که این بنا حسین منظر نمودم بر جادید که در انمظلوم مست بر دستم که بنده از او را با هم دیدم که در بیابان را نزد استنسی سعی نمودم

حکایت

يك كوه انرا کشوم دیدم که از منظردست خورا آورد و بند بر جامه گرفت هر چند سعی نمودم که آن بند از دست بجا برابم نوانستم نیز نفس
 نصر و لغوم من بر این داشت که هر چه تحصیل نمایم و دست اظلام را قطع کنم چون در لحظه نمودم قطعه شمشیر باقیم انرا برداشتم و بر دست اظلام
 گذاشتم و شروع نمودم بر آن تا اینکه دست راست بر بدام نمودم پس دست خود را بر دم که بر بند بر جامه بکشام دیدم که از منظردست خود را آورد
 و بند بر جامه گرفت خواستم دست اظلام را در دم نوانستم باز همان قطعه شمشیر را برداشتم و انقدر زددم بر دست اظلام تا اینکه انرا در دست
 جدا نمودم پس دست خود را بر دم تا آن بند را بردام که ما کاه بدم زمین بلرزد آمد اسما بر لزل در راه که صدا شوش و غوغا و کوبه و ندا بگویم
 و سپاس شنیدم که شخصی میگفت و انبارا مقنونه و از اینجا و اخصیا و اغر بنا یا بنی فلوك و ما عرفوك و من یتب الما من عوقونك ایتسا ایتسا شنیدم ای
 ذبیح من ایچین ایچریب ایفر ندر نور اکتشد نور اکتشد از انجا که اصرغ نمون و ایچو انجا الما شاهد نمودم و خود را در دستا کشتگان انداخته دیدم
 که سه در و بکم ایتسا اذ اند خلابو ایتسا بصورت انشا و ملا نگر بر درو ایتسا ایا طر نمون و اند که ناکه یکی از ایتسا گفت ایفر ندر ایچین قدا انو
 با جد تو و بد تو و ما تو ناکه دیدم حضور اما احسین نشسته و سرش پیش از اظلم سرش فرار گرفته است و میگوید ایچیک ایچو خود ای بدی
 امیر المؤمنین ایما در من بیفایطه زهرا ای برادر من ایچین کشته شده بزهر خفا سلا من بر شما بیور انما انما نمودم بگرشین و عرض کرد یا جد اظلام او
 الله رجالتنا یا جدا سلو و الله ناسنا یا جدا هب و الله رجالتنا یا جدا زجور الله اطفالنا یعنی ایچیک از کوار یا جدا سو کند که مراد ما را اکتشد
 ایچیکه الله ایچیکه سو کند که زنان ما را برهنه کردند ایچیکه عالی بیار فعل سو کند که غارت نمود ما را یا جد ایفر الله علیه ان نوی
 حالنا و ما فعل الکفار بنا یعنی ایچیکه از کوار یا جدا سو کند که کرانت بر نو که ما را با اینها تیری یعنی مشاهده غازی که کفار با من چیکر ندیدند
 که انبر کواران بر در و اظلام نشینند بر مقصدا و میکرسینند جنابا طاهره زهرا عرض نمود بار سوا الله نری اعدت امینک بولد یعنی بر سو
 خدا ایامینکی اصر نور بر سر و در نگر چه رود ندر یا اذن میگردد که از خود نکاسن نند بیکر و ایتسا خورا یا ایتسا نامیم ملا فانما هم بان جقم داد
 ایچیکه بخورند خضا نمون و باشم انحصر فرموجین کن که ما بر چنین خواهیم نمود پس دیدم که انبر کوار از خود نمان اظلام گرفتند و حضور فلطه
 زهرا انحرز بر بیتسا خورا مالیکه حضور سوا امیر المؤمنین اما حضور انحرز ایچو سینه دستهای خود را فرو مالیدند شنیدم که رسوخدا فرمود
 فدینک یا احسین فدای تو شو ایچین که کرانت بر من که بر بنهم سر تو را جدا نمود باشند و جین نور انحرز اغشته بند خورا کلو به و ان با
 و بر نیک افناد باشی و در بکها بر نیک افشاند باشند نور انحرز افناد باشی و در دست افشاد افشاد باشند یعنی من قطع بدک الثقی بالثقی یعنی
 من چه شخص قطع نمود است دستا تو را و بان اکتفا نمودم و در شیب نور انحرز قطع نمود است پس اظلام عرض کرد ایچیکه از کوار یا جدا سو کند
 با من چها بود و هر زمانیکه صوم خستام ز بر خا خورا از زمین میگردد است ایچیکه از جامه امید اید با لذوی بند از بر چها منید و وضع نمودم از
 دادن تا بند با نجان اکر اینکه میدانستم که او حسب چنین فعلی خواهد بود جو نر شهید کرد ندا ایچیکه از میکا کشتگان الله و در جستن بند بر امد چو
 ندر بک بر سر من سید بد که من انبر جامه را بوشیدام و من که بر بیا بر بند از جامه زد ام چو بیکر او را کشوم من دستا خود را برد و بند
 بر جامه گرفتم هر چند جوشه دست مرا چکه قدر توانست بر قطعه شمشیر افند دستا دست قطع نمود و اراده کشود بند بر جامه نمود پس در چپ
 خود آورد و بند بر جامه گرفت که مباد انرا کاشاید عورت مرا مکتوب سازد پس انحال در شیب قطع نمود و چون خواست از بند را بکشاید شمارا دید
 و خود را در میکا کشتگان نالخت چون حاضر کلا اظلام را شنید کبر پس شتاب و بجانب من و انتر شد چو بند من رسید و مالی و مالک با نجان
 قطع ننگ مال ما قبلها جبرئیل ملائکه الله جبرئیل و نبارک بها اهل السموات و الارض یعنی با نو چکار بود ایچیکه قطع نیتا ماد دستنی اکر بیا
 جبرئیل و جمیع ملائکه خدا انرا بوسیدند ندر بنک جبرئیل ان اهل اسما ما و زمینها یا ایاکایه نمودم نور انحرز ملائکه با او نمودند خوری و کشتگان
 زمان بعد از آنکه در پس بردها مشو بود خدا را نور ایتسا کنا ایچیکه در دنیا و اخره دستها و با انها نور او بگرداند نور از کرده او که خود انرا کشود
 و جبرئیل نمودن بر خدا و هنوز تشریح نمون تمام شد بو که دستهای من مثل شکر و هر مهیا کردید بانجا الله مانلام تا اینکه بانجا امدام که طلبت غلطه با
 و من میدانم که خدا هرگز من را نخواهد از بند پس نماندا حکم در مکه مگر اینکه حکایت ملعونرا شنیدم بفرجست محقق بلغت نمود بر انجا بد و کاهی
 گفتند پس استخرا خانی که کرده ایمان و سیعالم الدین ظلم الی منقلبیکون الثلث در کتاب منج از مرتبه از قبله نبی سدا منقول است که گفت من را
 میگردم و کار نصر علفه و بعد از انحال شکر عریع عجایب بیای از شهید ایتسا شاهد نمودم که نمیشوم ذکر نمود مگر بعضی از انهار از انحال ان بود
 چون یاد بر ان بدکها شرف بود بو فایخوش شام میسید مثل شو عشق خیر چو باد ساکن میگردید میدیدم که متساها از انها بر زمین فری
 میامدنند مثل انساها از زمین بالا میفینند من باغیا نمودم و انصر اننها بونم کسی را نمیدیدم که خفیف انحال معلونانم و چون ندیدم انرا فایطه
 شیای شخصی را میدیدم که از جانب قبله پیدایش نظر من صورتش بر و انحصر بود میکا کشتگان اخلا پیشد من از خود نمان خود میفرم و صومع میشد
 انما بطولع میگردم من از قبل بر میامد انحصر را میدیدم که بر میکشست بهت قبله میفرست من از مشاهده این احوال تعجب نمونم و انحرز میگفت ان
 که در خارج بود ندر برابر با خرو و جینون ندر او اصر نمون قیل ایتسا بر بیکر از ایتسا مشاهده میکنم میگردم که امینک باید ایچیکه نمود
 بخوابت تا بر بنهم انکه نظر من بصورتش میاید ایا از انجسد های نور و انحرز ندیدم غر و با نجان شد بدان شخصی که نظر من بصورتش میاید ظاهر شد

و انحرز

در انصورت تا منکر مخصی مهیت نظر من ملکه اعضا هم از هیبت او بلرزند و ملکه بقدر خطیر نمود که اگر مرادش گوشه ای است بر خواهد شد
 نوزد را بنظر مردم دیده که داخل فلک گاه شد کام بره شکل از نقش تا بنقش بگردد تا اینکه نبرد یک نفسی از نه شهر ما رسید که مانند آفتاب بماند و یک آن
 شخص آن نفس منور را در بر گرفت پس بطور کفتم که از آن نقش مجوز چونک سفت نظر نمودم دیدم که در منور او آن نفس منو می آید با و از حق مینا آید
 من کفتم الله اگر این امر عجیب است که مشاهده منما هم و چون خواهر یکدیگر دید که شمعها بسیار در انصورت او روشن شد گاه صد آفرین و ذاری طپانچه بود
 زدن بلند سدر منومه انصورتها سنگ دید که انصورتها از بر زمین می آید شنید که یکی از ایشان میگفت و احسبوا انما امام من بر خور از یک روزه
 نزد یک رفیق و از آنکه به کان پرسید و او را بخدا و رسول سوگندادم که تو کیشی شنید که در جزا من کفتم انانسا الجن یعنی ما از ناهنیم
 از اینا یعنی چون پس من کفتم و ما شانکن یعنی سبب و نوحه شما چیست گفتند هر شب در غرامی که من از بر اینجهنم در هیچ عکس کفتم حسین ایست شخصی
 بصورتی نظر من می آید زرد او است گفتند ای پادشاه اگر بصورتی نظر نمودم که کفتم نزد آن کفتم انانسا یعنی بدست خدای تعالی انانسا یعنی
 پس من مراجعت نمودم در حالتی که اشک دیدها هم بر رویم روان بود و از این جهت نقل میگفتند طبع کفتم حاتم که کفتم در واقعه که بلا حاضر بود
 و چند نفر شمشیر چند نفر نیز بر من مسلط بود و از کثره جراحت رگوشه افتادم و بخواب رفتم دیدم که در سو اسفید بودم که بوی مشک از ایشان ساطع
 آمدند من با خود کفتم که این عبد بن پادشاه است که چنانچه در پاپال کند پس بد که انواران ناخن فلکها شدند پس یکی از ایشان بر دست من دست
 و نیز یک جسد انحرشت دست و دست را میباید که در رگوشه خود را بر گردانید بدست حقیر اشخاصی در دست ایشان اند و خود را بر جسد انحرشت گذا
 بقتل رسد بصورت او که بر بعضی خود مملکت نام بد که انام در حوطلا است که در حوطلا بود و باقی فلولک از اهرام ماعرفون و من شهر باستونک یعنی
 ایضاً در من نور آکنند مگر نور انانسا خند از انانسا میبار مع نمودند بعد از انانسا مملکت شد با شخاصی که شهر او بود و نوزد فرمودی با آدم و نوزی
 پدم نوزی ای پدم ما و هم امیر مردم عینی موسی ای مبعینید که بلا من چگونند از انانسا در من خدای عظام انانسا از انانسا در روز قیامت انانسا که
 منتخبت شخص شده است منقول که کفتم هر چه باشد که در من کفتم انانسا که در من کفتم انانسا که در من کفتم انانسا که در من کفتم انانسا که در من کفتم انانسا که
 شد و میخورد سنا نیز انانسا از او من میگردم کسی است او خیر و شمشیر ایشان را با صلاح میباردم تا اینکه سید انانسا که انانسا که در من کفتم انانسا که
 شد مانع کفر کردیم از موضوعی که فرزند امیر مردم تا اینکه وارد کردیم در کار شاه هم در کار شاه هم در کار شاه هم در کار شاه هم در کار شاه هم در کار شاه هم
 جاری شدند و او را از انانسا و او را در من کفتم انانسا که در من کفتم انانسا که در من کفتم انانسا که در من کفتم انانسا که در من کفتم انانسا که در من کفتم انانسا که
 ایشان را از انانسا عجلتین یاد میزند امیر مردم که ایشان را ایشان را در من کفتم انانسا که در من کفتم انانسا که در من کفتم انانسا که در من کفتم انانسا که در من کفتم انانسا که
 بر روز من مانند طبع که در لیل خورا کم نمود با شاه زبانها ایشان از شدت کفر ایچنه است سینه انسان و من چنین میدانم که انانسا که در من کفتم انانسا که
 ایشان را از انانسا که در لیل خورا کم نمود با شاه زبانها ایشان از شدت کفر ایچنه است سینه انسان و من چنین میدانم که انانسا که در من کفتم انانسا که در من کفتم انانسا که
 میوشرا اند است بیجا من که با شاه من جدا شد است بخدا عظیم که اگر انانسا که در من کفتم انانسا که در من کفتم انانسا که در من کفتم انانسا که در من کفتم انانسا که
 ناکاه سوزانید که نوازه امیر مردم در من کفتم انانسا که در من کفتم انانسا که در من کفتم انانسا که در من کفتم انانسا که در من کفتم انانسا که در من کفتم انانسا که
 ایشان مانند یا سبک گفتند بعد از عظمی سواد گری پیدا شد مانند ما تابان چندان که از انانسا ایجاد در انانسا که در من کفتم انانسا که در من کفتم انانسا که
 میفرمود اطاعت من و از من انانسا که در من کفتم انانسا که در من کفتم انانسا که در من کفتم انانسا که در من کفتم انانسا که در من کفتم انانسا که در من کفتم انانسا که
 بنهر را که ناکاد پدم که یکی از ایشان با زدم که کفتم انانسا که در من کفتم انانسا که در من کفتم انانسا که در من کفتم انانسا که در من کفتم انانسا که در من کفتم انانسا که
 شد با شخص کفتم تو را سوگند میدهم بخوان کسی که نور اما مو کرد بر من که تو کیشی گفت من ملک میباشم از ملائکه خود او ندید که انانسا که در من کفتم انانسا که
 مرغوب بگرفتن من کیشی گفت علی که را انانسا کفتم انانسا که در من کفتم انانسا که در من کفتم انانسا که در من کفتم انانسا که در من کفتم انانسا که در من کفتم انانسا که
 بیخبر او صد بقا و شهید او صلحان و ضوئیا کفتم چه کردیم که نور انانسا که در من کفتم انانسا که در من کفتم انانسا که در من کفتم انانسا که در من کفتم انانسا که
 چون نظر کردیم عمر بن سعد را دید که با جماعتی که نمیشناسم ایشان را از من میبرد بر گردن انانسا که در من کفتم انانسا که در من کفتم انانسا که در من کفتم انانسا که
 پس من بغیر که در جهل خود ربانی قوم بعضی غل و در گردن داشتند بعضی عقید بودند بعضی مانند من ملائکه و از انانسا که در من کفتم انانسا که در من کفتم انانسا که
 یار و راه ما را بردند ناکاه بد رسول خدا را که بر کسی بلند نشسته بود در روز نور از انانسا که در من کفتم انانسا که در من کفتم انانسا که در من کفتم انانسا که
 کیشند گفت یکی نوح دیگری ای هم پس حضرت رسول فرمود یا علی عجلتین انانسا که در من کفتم انانسا که در من کفتم انانسا که در من کفتم انانسا که در من کفتم انانسا که
 خدا را انانسا که در من کفتم انانسا که در من کفتم انانسا که در من کفتم انانسا که در من کفتم انانسا که در من کفتم انانسا که در من کفتم انانسا که در من کفتم انانسا که
 انانسا که در من کفتم انانسا که در من کفتم انانسا که در من کفتم انانسا که در من کفتم انانسا که در من کفتم انانسا که در من کفتم انانسا که در من کفتم انانسا که
 فرزندان چنین جواب میگفت یا رسول الله من ابرار و اوبتد و دیگری میگفت من در انانسا که در من کفتم انانسا که در من کفتم انانسا که در من کفتم انانسا که در من کفتم انانسا که
 من از اینجمله او نادم و دیگر میگفت من فرزندان او را زدم که ناکاه حضرت رسول فرمود یا علی عجلتین انانسا که در من کفتم انانسا که در من کفتم انانسا که در من کفتم انانسا که
 بعد از حلت من از دار دنیا با جماعتی که رفتند نظر انانسا که در من کفتم انانسا که در من کفتم انانسا که در من کفتم انانسا که در من کفتم انانسا که در من کفتم انانسا که
 انانسا که در من کفتم انانسا که در من کفتم انانسا که در من کفتم انانسا که در من کفتم انانسا که در من کفتم انانسا که در من کفتم انانسا که در من کفتم انانسا که در من کفتم انانسا که

ملک انانسا
 ملک انانسا

که در بین مبعوثان بود انداختن مکتوبی که در آن در برابر آن در جانب شرقی آن بوسه شخصی سازد است و جبهه خری پوشید
و چون بر حلق مبارکش خشکیده است و محاسنش بر نفسش خورده است و میگوید بایست که ای قوم جد من محمد مصطفی است و بعد
علیه سزای است و مادرم فاطمه زهرا است و جد ام خدیجه کبری است و برادر من حسن مجتبی است ایضا کلامی را شنیدند که در قد و قدر
تفکر نمودند و تبره مقام او کجاست و شمرند و مراقتل او در دهم و هشتم و نهم و یازدهم عظامی در دستها و پاها و از خون نمودند
چو اینکار را شنیدند موی بر تنم راست شد و خشک کردم کاش این خبر بخورم و بگویم و اینها را مظلوم را میباشند از آن بمن بزرگتر بود از او وحشت
و اندر بزرگتر از من و سزا کردم که خواستگاری از او کردم سوال میکنم از تو بخوبی خدا که بفرماید تو کیستی و اینجو انکیست از آن بگریز آمد و
فرمود منم حضرت سید ابراهیم فاطمه زهرا و اینجو از نزد حسین است که اشقیات از جد ما او را بقتل آوردند و چون ما نبودیم او را نه یا فاطمه
گشتند فلشوی بطف که بلا مستوال تمامه و الراد امر و الخانم و الخانم بگفتند او را در صحرای یکری بلا عامه و رجا او را بر ندانم و نعلین او را بر آوردند
و حضرت فاطمه اینکار را شنود و فرمود و صد بخور را بگریز بلند کرد و ناله برآورد که ناگاه از میدان رخساران بسیار ماند ما تا بان برآمدند بجانب
حضرت فاطمه آمدند بعضی جا آوردند و بعضی سر برهنه هم ایضا صبحه بر آوردند و نوحه نمودند از جوش کبریه و ناله شور و غلغلای عجیبی برآمد
من بچشم بچشم فاطمه زهرا رفتم و عرض کردم ای سید من نیربان موی بریشادید که با یکسانند کدام کرد ما نند فرمود این ناله ایست که شنیدند
اتم کلونم سکنه رقیه و دیابک شانان که بر امام حسین میگویند پس من بگریز رادم و عرض کردم ای سید من بگریز از ناله بزرگ
امام حسین بر نه میبگفت حال که وفات یافته است حال او چگونه است فرمود نصرت و محاکمه نصرت ما پس بعضی از کلمات او را خواندم پس عرض
الستگ من من نیر بخورم و مرشده شما بگویم ولیکن نمیتوانم دید انحصار فرمود بگو و این اشعار را تلفین نمود بنیت التبی رسول الله فاطمه
الا و احینما اه و اولد یغور خرد سوخدا فاطمه زهرا در مصیبت مذکور کردی که با نیت بگوید ای ای مصیبت حسین اه و اولد ای مصیبت نکند
ربینه هجر الغرض ساهره فرج عتی دخل النار کبک یعنی حسین خور از ناله بگریز من بگریز ساری و شبها بر روز آوردیم عاقبت او را از دست
مربودند و الشرحش او را در جگر من گذاشتند و در شمر ایضا الشیفه بجز بارض لطف و علی الرضا که من حسین خور از ناله بگریز
نمیدانستم که آخر شمر مکتوب او را بادم شمشیر میخ نهند و در صحرای یکری برآوردند و در یکی دیگر خواهد انداخت حسین را علیها السلام
اجمعها و جنت الی کربلاء للذبح یا شنیدای نام روز بهن بر تو نکشد بود و بگو که بر آنگاه که سر تو را از بدن جدا نمایند ایها اعیان بالین
کان شمر الرجر بدینجی بیک السبط حیادک مقتصدایکاش شمر نجس بر از بیج مینمود و فرزند را زنده میکند است و این نهایی مقصود بود
محاسن نامزد هم در خروج اهل بیت از کربلا و در دایش با سرها شهادت بگو فوج انکافران بر جفا بدوز عاشق حاضر اما حسین
با فرزند او بردان و با و در آنرا شهید کردند و ما مولا ایشان را غارت نمودند و چشمها را بکش سوزند از غم و در بر او نیز مهربان
نمودند بجز این بد اصبحی و حینک مسلم آورد که سر مقدس سیدالشهدا را نیز از بدن جدا کردند و از ناله بگریز که سرها مقدس را صحنه حضرت
از بدن جدا نمودند و شایسته نمایند و بر او ای سترها منوره از خاک نمایند عسکر بیدانند سرها مقدس را در میان خود قیمت نمودند و با ناله بگریز
بزرگت باد و بزرگت پس بگریز سر از سرها بگموز و با بظایفه بگریز دادند که بزرگ ایشان فیس اشفت و بیست سر را با بظایفه هونوز دادند
که بزرگ ایشان شمر زوی الجوشن بود و سر را با بظایفه بگریز دادند سر را با بظایفه بگریز دادند سر را با بظایفه بگریز دادند و مجموع
سرها بر او نیز از شاد هفتاد و دو سر بود و بر او نیز بجا هفتاد هفت سر بود و نفسی و سر ما میا علی الفاکل بل در وقتها سعوا حخته
بالد منها جباهها فی طالع الله طال سجوه اینه لجانفادی اشکها شود تا که بر بالای نیزه ها زنده بودند مانند قاتلان میباشند
بکمال سعادت خور سیدند و بپشاینها ایضا بخور نکند شده بود از آن پشاینها بخور نکند که همیشه بجهت عبادت پروردگار در سجده
بودند با بظایفه بگریز خواستگاری سر منوان امام شهید را بچشم تمام باین باد تا فرجهار ساند که شب در رسید چون اشقی زده و تضرع بود
عینک سید در قصر را بگریز بر او نیز ابو حنیفه بنور امتحان نیران ایگ را خانه بود در بگریز بگریز که در این فرود آمد و چون از ناله
از انصار و دوستان اهل بیت بفرمانند و از سگ گراز خور از آن و سر منور انقیس را در میان نور در میان آکسیر بپشاینها نمود که مباد از آن
صالحه بر اطلاع باید عیش او منقص کرد بگریز انان نیز از ضالحه ملان مؤمنه از اشقی سید را بخورد و در کجا بود اطلاع
گفت که شخصی با زید یا غی شد بود بگریز بگریز انان بگریز سید طحا حاضر نمود اشقی زهرا و فرمود بگریز از ضایفه بپشاینها بگریز
شعبه عادت برخواست دید که مطبخ ایشان مانند و در حثا است که کو با صده اشع جراع افروزه در اینجور ناله مارا خطه نمودید که روشنا از ناله
بگریز سیدان در کجاست که الله مرد و نور آتش بنفر خیره بودم بر او نیز از کجا است چون ناله بگریز از خطه نمودید که ان نور با ستمت
بالا میرد بگریز او زبانه شد تا کادید چهار از آسمان فرود آمدند بسو نور رفتند یکی از اینچهاران دست خود را دراز کرد و سر را از نور برد
و از او بوسید و در میان سر خود نهاد از آن میباید میبگفت ای شهید ما را مظلوم ما در خداد روز قیاد ما را از فانیان بگریز و یاد
ما نیکو در سوزنا هم عرض باز نیکه و انان بگریز بگریز بعد از آن سر در نمودن نهادند و غایب شدند از آن انصار بر خوا و بر نور ما انسر

منور را بپوشانند و در وقت در آن نگرینست چون چشمش امام حسین را دید بدید بود سخت بر نغمه کشید مدهوش گردید در زمین افتاد و در عالم خواب
ندای جانانی را شنید که بانرض الحسین خطا برمود که بر خیز نور ابدگاه شوهرت نخواهند مواخت نمود و از رضا که از آن هائیکه رسید که آنجا از میان
بود نادجو بشنید که از آن که سر را از نور برداشت و بر سینت خود مینماید بیشتر از همه میگردد قطره زهر بود و از ناله که مادری در آنجا بیگری
بود سیم بر نغمه مادر عیسی چه نام است نیز چون پس از رضا الحسین مدهوش شد کسی ندید و از سر منور را در برگرفت و مینویسند بمشک کلان تراشت
و غایت کافور را و مالیده در موضع یکی نهاد و نیز خوی جیلت را از روی ابرو برداشت و گفت ای شیطان من بر کینت که آورده و در این نور نور نیتها
کرده از نیسرت ندانم و خدایت بر خیز که از ضربت شمشیر افغان بر خوسنته فوج نوح ملائکه بزبانه اینسر منو میآیند که در زاری مینماید بر تو
میکند با ما تفریح مینماید من در اینجا از تو بیزارم پس از رضا الحسین چهار بر افکند قدم از خانه برداشت و خود را خوی ملغوف گفت این بجای میرود و در
در این بزم میبوی از زن مؤمنه گفت ای ملعون تو فرزندان محمد مصطفی را بستم کردی باک نکردی که فرزندان تو هم بستم شوند پس از رضا الحسین رفت
دیگر که از آن ناله شنیدند آیا آنست که در اینجا سبط پیغمبر نور دیده است خردند فاطمه اطهره را بر معرفت ناهای از منکر بود چه کاشی از او سر زد بود
که با این سر نور او را بعد از آنکه از یک الهه شمشیر جدا کردند بر سر نیت نمودند در صحن فرود از نهر در میان نور بر روی خاکستر خند بلکه خندی
از نهر بر آب بخاطر رسید که بجز شنیدن جگرسته خاکبات دیدهاشان بر آب خواهد شد جگر کداز احبند نداد از او اندی منقول است که
ولدا لر ناسر سید که در میان نوبه گذاشت و بمنزله خود بر دوات بر گزید باری بر روی خاک در زهر نغاری که در آنجا داشتند و در رسید
ان پدید از خانه بر آمد ناکاه نظرش بر نور افکند که از نور منور میدرخشید بجایک ما نمیشد میگردد چون نبرد بیکان نقار امدان در آن
صک اناله شنید پس از زمین اجعت نمود و نیز در شهر مرد و در وقت زبان بلقان مریه گفت چنین بود بیدید و چناناله از زیر نقار شنید مکرر در زینجا
چیت اثری در وقت که در زهر نغاری است که او را کشید نام نبرد بر دبرم و از او مال بسیاری از نکفتان بخارج که بود انشقی گفت چنین
علیه چون از رضا الحسین که مرا شنید صبح کشید و مدهوش گردید بر روی من افتاد چون زانی گذشت بهوش آمد گفت ای شیطان من از خاکست
الارض یعنی ای بلایان بجزس یا نترسید از خدا بر من اسما که چنین عملی نمود پس از آن مؤمنه از نردان سنگ عالمی که بان نالان بر نهر امدان
از نهر فار بر آورد و از او شنید مانند جان انس فریاد کرد بر کشید زان خنجر را بطرف خود و از ایشا اسمند اجبت بر اقامه عز او کرد که در
ان حاصل عباد و میفرمود خدا لعنت کند کننده نور چون شب در رسید از رضا الحسین نور دیده بود در غار و او را دید بوار شکافته شد و مرغان
بسیای وارد خانه شدند از بری ظاهر شدند دوزخ از میان آن بر ظاهر شدند از سر منور را در بر گرفتند من از اسم ایشا پرسید که جواب داد که
خضر فاطمه دیگر بخند که اند بعد از آنکه ظاهر شدند در وسط ایشا سردی بود که در بیمار کش مانند فاشب چها ده میدرخشد از اسم
انبر کوار پرسید کسی گفت که اینجا همه مصطفی است آنها که در ظرف استک نیند حرم و جعفر و اصحاب او نیند پس جمع ایشا میگردد شنید از سر منور آمدند
پس خضر فاطمه و خدیجه کبری نیز از رضا الحسین آمدند فرمود آنچه مطلبی اری از ما طلب نماز براه تو بر ما نیت داری بسیار بجز عمل آورد اگر میخواهی در پیش
که با ما باشی از خود را با صلاح او که ما منظر تو میبایم پس از رضا الحسین از خواب بیدار شد از سر منور در کار او بود پس شمر ولد از نام او در منور
طلب نمود و از آن مؤمنه از دان از سر منور بانمود و فرمود با نرد و دیگر اید شهرم خلد مرا طلاق ده بر آنکه تو محمود شبان بخدا سوگند که هر که با تو محو
بود پس از نغیر نغیر از رضا الحسین طلا داد پس از رضا الحسین فرمود نجر سوگند که اینسر مطهره را دیگر نخواستیم داده مگر اینکه بر افضل اوری بر اولاد از نای کام
چنانضرتی بر آن زن صلح کرد که از همانضرتی روح مقدسش باشی اقل من بر او نیت نمود و بشهادت خود کردید و اینعمل ناسایتش از یاد غل اولاد را
گردید و اما اینسر بعد بدینا بر او شیخ مفید در ارشاد ناز و والد و یازدهم تحریر کرد که بلا مانده اجساد خبیثه گشتگان که خود را در تو نمود
اجساد طاهره شهدار در میان آنها که وجود داشت و در صد نفر ایشا بر نیامد چون انملاعین از آنسر زهر خند تو میز طایفه نعلی سکه در
غاضبه بر من در داشتند بر اینسر که ما مطهره را از کردند و جسد منور سیدالشهدا را در هم میکان که الحال قبر منور است من نمودند و علی الحسین
و علی الحسین را نزد پایبک انخضرتی نمودند و شهادت را که در یککان که فریب یا بیبک انخضرتی نمودند حضرت عباس درهما موضوعی
گشته شده بود در راه غاضبه که الحال قبر منور او است من نمودند و بر او این شهر آشوب بجه اکثر شهدا فوج کند فتنه او مرغان سفید چند
دیدند که پرواز میکردند از حضرت امام رضا منقول است خضر اما درین لعابدن محظی ملا بر پدید بر کوار خود نماز کرد و انخضرتی را در من نمود و مرغان
و امدان نمودن بعد از غایت مطهره شهدا را بجه این بود که انستحائیان ابدا ایشا از اخراج میدانشند میکشند نباید ایشا از آن نمود
سابقا ذکر نمودیم که بعضی از آنکافران اسم الحسن و حسن و بر باره خود میکشند بکشید پس بجای پس چگونه میشوند شیعه ایشا این نوع
نامایم را بشو و اشک خوراضطنا میدجه خوب فرمود است خیر با عجز جوک بالدفع فاما یکی از خیر بجای تو جمع یعنی ایچشم جو و بخشنا باشک
خود زیرا که شخص چون میگردد از دو سوش فلب در ردل یا عن الهاک الرقاد بطینه من ذکر العجل تو جمع ایچشم یاد الهمله و در ردل مراد
میست اخو بر احزاز سر بر بود و دیگر نمیخواه با سترحت بنوا بابت ثلثا بالصعید حومهم بین الوحوش و کلام مصرع یعنی چشمها منوره ایشا
بر روی زمین در میان وحشیا و جانورانمانه همگی در محل کشته شد خود افکند بوند کسی ایشا از آن فرود نیت نمود و منقول است که در صحن از هائیکه این

اشعار شنیدند که میفرمود آن لوح الوارد است در صدفها محسن بقائل التبر لا یغنی بل رستی که آن برترها وارد شدند بر کوه خضرت امام
حسین آن نیز مقاله میکند با کائنات خدا و محملون با بزرگواران اما قتلوا التکبیر التهللوا و تکبیر تهلل میگویند اینک و کشته شدن و حال اینکه
بکشند و تکبیر و تهلل کنند و بر سینه خدا را بر طرفه کردند تا کائنات و ارباب محبت الله و جبر بلا کوب بکشند نور کوار محبت کنند و مستوا میسر
خدا و جبریل را بجای بلج و حقم ام فرمود این آیه در سینه با حشا اینک و نسبت به او و لفرع و خود نشانی غیر خود بر طرفه و سینه احوال نیست که از ایشان
مشاریت و نسبت به او لفرع بار چو نرسد که منوره بر قبایل و نسبت به خود در بر سر نیز کردند در و آنکه فرمودند در آیه سیر المجد را بعد از آنکه وارد
قلکاه نمودند از سر سرانجکها منوره جدا نمودند و بر و آیه منوره سجد بلید خود با عیال انظار و شکرید و آنکه کردید امر نمون که خوانین
مخبر انحصار بر بر بلا سینه تیر اسوا کردند و آنکه اتمسور را بر برد و در و آنکه بشود در صیاد شمشاد بر و ش اسیر ارم و نزل و آنکه نمودند و بر
بجا غلر کرد علی بهار کردند دستها میباید که بر کرد منور شمشاد ایشیجیا اما آن حاله از زمان در خضر آنکه در سینه و نیز که در پس و کوه
و عفا که نایند بودند حال چگونه خور را بر برد و یکشاد در صیاد شمشاد و ناخبر ما ملاحظه نمایند چو سینه زید تا که بر آمد میا کجا و با کمال است
و اخرام سیر منوره بود چگونه خور را بر بلا بقیهها سیران مشاهد نمایند تا تمام سید الشهدا با سایر جوانان اهلبیت در حین سواری در اثناء راه
مرافق الحوال ایشان بودند که مبارک ایشان ناهور راه رود و نشانی از آن زمان و در خضران و اطفا خود را سا شو حال آنکه از آن جهت حادث
که سوانند بر سران ناهور بر بقیهها بل و نیز سینه با در شمشاد سینه با ناسنکار و خود در سینه اطفا و حکایت نیت خواران و نیت بهر کار نسبت به سینه
براد بر کوار خود بر سینه اطفا بجز آنکه در اینجا شمشاد بر کردید با این اشعایهای الاضفار و قبا بالاولی که نوا من العلمیاد بر مهاجرت یعنی
سبا بان و اشعرا سینه اسیر که محفل عدا و خشم در شمشاد میباید که این زمان در خضران و کوه کافر امید و مدارا کن با این اسیر که در یکدیگر
فلک و صفت بلال میباشند و ما علمت من تحت کابها یاد این با اولی نور و شمشاد فی الزکاء و اولاد الرسول فاطمه الزهراء النبوال الطهرت سینهها یعنی
ظالم غیر برای بدین شقیما مکر نیک از اولاد رسول خدا و فاطمه سینه که سینه از ناسنکار سینهها سینهها سینهها سینهها سینهها سینهها سینهها
ختر آنها خور اشعرا سینه که مکر نیک که در این ناسنکار اولاد فاطمه سوانند که از صید طری اینچیز بر و هایت و منزهند و از یکدیگر از سینهها سینهها سینهها
میچونند فی الزکاء و بل الطاهرین مکر نیک از و مکر نیک با اشعرا سینهها سینهها سینهها سینهها سینهها سینهها سینهها سینهها سینهها سینهها
است که در سینهها اورا غل نمودند و در بخور و سینهها است و اشعرا سینهها سینهها سینهها سینهها سینهها سینهها سینهها سینهها سینهها سینهها
دایام ایالتی سینهها سینهها سینهها سینهها سینهها سینهها سینهها سینهها سینهها سینهها سینهها سینهها سینهها سینهها سینهها سینهها سینهها سینهها
میدانند سینهها سینهها سینهها سینهها سینهها سینهها سینهها سینهها سینهها سینهها سینهها سینهها سینهها سینهها سینهها سینهها سینهها سینهها
تا بجهت واصل شد با اینچیز این یاد بلید خبر آمد لشکر و اسیر او سر کاهشیدار شنیدار نمود که هیچ کس با صلاح بهر فرود و در خضران فرود
که سر راهها سینهها سینهها سینهها سینهها سینهها سینهها سینهها سینهها سینهها سینهها سینهها سینهها سینهها سینهها سینهها سینهها سینهها سینهها
کوه رسیدند بیشتر اهل کوفه با سینهها سینهها سینهها سینهها سینهها سینهها سینهها سینهها سینهها سینهها سینهها سینهها سینهها سینهها سینهها سینهها سینهها سینهها
زار که سینهها سینهها سینهها سینهها سینهها سینهها سینهها سینهها سینهها سینهها سینهها سینهها سینهها سینهها سینهها سینهها سینهها سینهها سینهها
برایشان فرمودند سخن استای بحله یعنی ما سینهها سینهها سینهها سینهها سینهها سینهها سینهها سینهها سینهها سینهها سینهها سینهها سینهها سینهها سینهها سینهها سینهها سینهها
فرود آمد چادر و مفضل از آن سینهها سینهها سینهها سینهها سینهها سینهها سینهها سینهها سینهها سینهها سینهها سینهها سینهها سینهها سینهها سینهها سینهها سینهها سینهها
و بر سینهها
گذراند صد ها خود را بگریه نایند نمودند پس انحصار بصد اضحی فرمود انوش و تبکون من اجلنا انرا لکن قلنا بغض یا نوحه کنید و می
کرید بجهت خواطر ما پس ما که کشته است ابو مخنف از بعضی از ثقات اهل علم نقل میکنند که آنکه گفت که من در سینهها سینهها سینهها سینهها سینهها سینهها سینهها سینهها سینهها سینهها
که خصم امام زین العابدین را از کربلا وارد شهر کوفه نمودند از آن اهل بیت ملاحظه نمودم که جامها خور آورید بودند و خدا را بخورند
خر شنیدند و لپای خور و هایت خود میرند پس از بر دیگر رسید که این نالی او بر همان بر یکسنت امر و نیز گفتند در اینچنین عیال ارباب است
مر او وارد شهر میباشند پس ملاحظه نمودم بدختر تو متنگ با چادر بر اگر بر شمشاد و اشعرا سینهها سینهها سینهها سینهها سینهها سینهها سینهها سینهها سینهها سینهها
است و همشهر حسین است پس من نیز بدینا اندخترم عرض کردم ای دختر بچه بیانا از مصدا که بر شما وارد آمدید که اندخترم که بجانب من نظر
نمود و جان فرود مردم کجا میباشند عرض کردم از اهل کوفه ام یاد شما داشتم و دشمنم با دشمنان شما پس آنکه فرمود و اشعرا سینهها سینهها سینهها سینهها سینهها سینهها سینهها سینهها سینهها
شهر را به سینهها
که ناکاه از طرفه سینهها
انجا بر او در میان آمد و از آن سینهها
نمایم او را پیش از آنکه در سینهها

مجلس نامه

نیکویم حسین فوری بود که در دم از آن روشن میشدند پس من بان هانف کفتم نور انجی معنون سو کند میدهم که نو کینو کفتم من از طایفه جتم
که با قبیل خود آمدیم که بار یکیم حضرت امام حسین را چون رسیدیم آنحضرت را کشته یافتیم و اسفاه و اسفا و اینم ای محضان سعید و انیکر و است که
گفت من در همان سال که حضرت امام حسین را شهید کردید ناله دادید بحمد الله نمودم چون وارد شهر کوفه شد دیدم که مردم در کنار آب انبار
حلقه حلقه جمع شدند و بعضی ریشها میگریه میکردند بعضی اشکها را اشک از دیده میساختند چون اینها را مشاهده نمودم نزد مردم رفتم و باو گفتم
که چرا مردم حلقه حلقه شدند بازارها را معطل گذاشته اند که آنها را بدینند مگر بجهت شما عید ایست که بعضی مسلمانان نیز در این امر
بیرشدن گرفتند روانه شدند چون از مردم دور شدند هم متوجه من گردیدند فرمودند بجهت ما نایبیدم بکا بگاشد بکا بجهت و بجهت یعنی بجهت جنگ
بجهت مانیست پس شروع نمود بگریه و با سوگند و گریه شد که پس من با مردم بگریه گفتم بگریه بگریه بگریه بگریه بگریه بگریه بگریه بگریه بگریه بگریه
پس فرمودند بجهت گریه من بجهت گریه و لشکر که یکی از آنکس که فرمودند و غایت و دیگر فرمودند و مغاوت است بفرمان من العسکری یعنی را مردم بگریه گفتم اینک
لشکر از کینست فرمودند عسکر المسلمین و عسکرین یا منسوب یعنی لشکر حضرت امام حسین و مقهور و میمانند لشکر ازین باد منسوب است بجهت
و احترافه لان یدخل علینا و اسلم یعنی ابو احمره الازهر حضرت امام حسین را در شهر مینمایند گفتند کلام آنرا در این نام من میدهم که
مشید از این یوتها را که مینماید باها را بجا آوردند چون لایحه نمودم دلیل که لشکر رسید و وارد شهر کوفه شدند و چون داخل شهر شدند
از این شهر بگریه شدند که چون لایحه نمودم و از این اسلحه بگریه و در لایحه شواربه و التوسل به منه ناکاه دیدم در حضرت امام حسین
که بر سرین نمودند و انوار شامه نورش میدرخشید نور از انساطع نور فال نجفی العز الما و ایند یعنی سعید گفت چون در حال آنحضرت را با آنحال
مشاهد نمودم که در کوفه گریه میکردم بعد از آن سر مطهر را دیدم که اسیران اهل بیت را میسازند حضرت امام زین العابدین از پیش روی ایشان
و فرستاد بعد از آن ام کلثوم را دید که بر تری برنج و افکند بود و ندا میفرمود یا اهل الکوفه بگریه یا اهل الحسین فعضوا ابصارکم عن اهل النظر انبیا
یعنی ای اهل کوفه ما اسیران هستیم پس بپوشانید چشمتان خود را از اواز نظر نمود بسو ما معاشر الناس بالشیعوه من الله و رسول الله من علی الهدی
و فانیه الریه فعضوا ابصارکم عن اهل النظر انبیا یعنی بگریه مردم ما اهل بیت را که خداوند سوزان علی مرتضی و فاطمه زهرا را بپوشانید
چشمهای خود را از اواز نظر نمود بسو ما فعضوا الناس ابصارهم عن النظر الیهم یعنی پس مردم دیدگاه خود را بپوشانید از نظر نمود بسو ایشان است
سینه میگویند چون اسیران بپوشیدند سینه را در آنجا ساعتی طولی نوقفتند و در حضرت امام حسین را بر سر بپوشیدند بنگارده بود و از آنکه
سوره مبارکه کفایت را نازل و میفرمود تا اینکه باین آیه مبارکه رسیدم حَتَّىٰ أَصْحَابُ الْكَوْفِ بِالرُّقْمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عِجَابًا پس مشاهده اینکار
گردانید و گفتم بنیاد سو کند که این امر شایسته اعظم خداوند است که ذات مقدس تو هر چیز نهادی است پس از کثرت تعجب و تعجز نتوانستم
باینهم بر زمین افتادم و بپوشش شد بعد از آنکه بپوشش را دیدم که آنرا بپوشیدم که آنرا بپوشیدم که آنرا بپوشیدم که آنرا بپوشیدم که آنرا بپوشیدم که آنرا بپوشیدم
گفت من این را تا طلبیدم از برهمنه و اصل رخ از الاماره و قوی من شغول کج کار دیدم که دار الاماره بودم که ناکاه صلوات بر سر فریاد از اطراف کوفه
بلند شد از خادمی که در نزد من بود پرسید که سبب فریاد چیست گفتند را بنیاد حاجی که بر سر باخروج نمود و کوفه مینماید رسید که آن
حاجی کیش گفت انخارجی حسین عیاش من از بر سر انخادم تو انستم سخن گفت چون انخادم از نزد من بیرون رفت طایفه بر او پیچیدند و مردم که نزدیک
بود که کور شود و در خسته داشتیم و از تیر بپوشیدم تا بداش کوفه رسید دیدم که مردم اینها را انتظار رسیدند سرها و اسرار امیکشند ناکاه
که قبر بپوشیدند و محال میشدند که در راهها بودند و در زمان و اولاد فاطمه و از اهل بیت علی بگریه بگریه طاء و او با جبهت مانیست
گاه دیدم حضرت امام زین العابدین که بر سرین بود و در آن وقت از حضرت شرفیاز بود و میگفتند مینموند با امره الشولا سقیال ربکم با امره
ترا می جده نایبای غیری ای تر بد فعال خدا بار از رحمت تبارانند شما که مرا عادت نمود بدختر جگر ما در حق ما و انوار سوا الله بجهت ما بولم فیما
گفتم نمونواد در روز قیامت که هر قدر در سو خدا جفتی جواب را بخواهید گفت تیر نا علی الاقناعه که تا او نشیند فیکم دنیا ما را بر بجهت شتر
سوا می کنید که با هر کس ما بکاردین شما بر نیامدیم بخایتم ما هذا الوقوف لنا تلك المصتالا لنبون داغنا نضفوق علیکم کفکم فرما و انتم فی
فحاج الا ورض نسوا ای غیایم چه چیز باعث شده است که ما را بر این صفتی نازانید نمینماید خوانند و راه حق ما را در دست بر هم مینمایند از
رویشاد و ما را اسیر میکنند البس جلد رسول الله و یلکم اهد البرق من سبل المنسکینا و ای بر شما ای جگر سو خدا نیست که خدا نموده است
مردمان را از راهها اگر ای با و فقه الفقه فلا و زنی من نا و الله یصلک شامنا المسینا یعنی با واقع گردان خن عظمی بر دل ما گذاشتی و خدا پاره
گند برده ها گناه کاران را بخواه اهل کوفه یا ایشان را بدین حال مشاهده نمودند بر کوه دکان ایشان ترخم مینمودند و فرما و انان و جو با ایشان میدادند
چون ام کلثوم اینها را لایحه فرمود صبحه را ایشان زد و فرمود یا اهل الکوفه ان الصدقه علینا حرام یعنی ای اهل کوفه صدقه بر ما اهل بیت حرام
پس انخادم نان و خرم و جوز را از دست ایشان گرفت و از دهانشان بر سرش ریارد و بدو می افکند مردم میگفتند بر من صیحا که برایشان وارد شد
بود و چون ام کلثوم صدقه را از ایشان شنید من خورا از بجل بر آورد و فرمود صدها اهل الکوفه نقلنا رجا لکم و بنکینا ساء کم فالحاکم بیننا بینکم
الله یوم فصل الفضا یعنی ساکنان کوفه بدان اهل کوفه مردان شما ما را میکشند زانسانها را مگر بگریه کنند پس خدا حکم کند در میان ما و شما در روز

قیامت و در این حال که ام کلثوم با ایشان تکلم میفرمود که تا گاه شیوه و غوغا بلند شد ملاحظه نمودم دیدم سرها منور شد و هر چه از آن
نفس بخوردند و میگردیدند و سر حضرت ام کلثوم را پیش از همه انبساط میاوردند و هر چه از آن سر زردی قمری اشبه الخلق رسول الله و استر مباد مانند
دایره قانا بان بود و آنچه نعلها میبند و شمالا یعنی باد بر آنجا سر شرف میوزید از اطراف برین استحرکه میداد که تا گاه نظر زینت خوانان بر آن
سرافاد پس مظلوم چنان سر خود را بر خود حمل کرد که خود از بر مقلعه شرب جاری شد با منقور اشاره فرمود یا هارا الا لما استتم الاغاله خفیه فابدا
غریبا بعد از آنکه مظلوم خلافت خود بدیده کمال سید و عالم را بنو خود و شرف خود از خود بخالفان منکشف کردید و غرور و مانوقه و با شقیق و نواد
کان هذا مقدرا مکتوبا یعنی هر کس خیا خود نکند زاننده بوم بر فوق دل من که سر گذشت من چنین خواهد بود که سر تو را آن بل جدا نماید
بر بالای نیزه نصب کنند بر پیش رو محل من میبند و من اینرا ملاحظه نمایم یا اخی فاطم الصغیرة کلمها فقد کاد قلبها ان یلق با یعنی ابرار من با
صغیر خود سخن بگو که نزد یکت دل از فراف تو باشی یا اخی فاطم الشقیق علینا ما له فاقسی صفا صلیبا یعنی ابرار من قلبه در اشتیاق ما
بوجه غش شد است که منحت نامه بر ما شد است یا اخی لوتی علی الدی لا سر مع البیوم بطبق جوا یا بغیر ابرار من اگر از خطبه تا اما در العباد
بهار که چگونه اسیر نمود با وجود منی که نمیشوند از ضعف جواد بگوید کما اوجوه با تصرف با دل و دین و مع سکوا با هر زمانه اور
تا زاننده میزند و بد میار و تور اندامی کند از ویلاند و اشک بران یا اخی ضمیر الیک سکر فواره المرعوب یا ابرار من ان جعل ابرار من
شکین دل ترسان و اما اذل البیوم حين یبکون کلابه بجهت اید بیداد بل بدرد خود را و بد جواب بگوید اخی
احمد بخار و شیع جلد کرد اگر نظر بر او ری بجا لدر که سر ممالک انحضرت بالای نیزه و جوهر مظلومش بران نکران و با این اشعابا انشرف
کنانت هر اینها شک اندیدات مانند نظرات باران و پراخو اهدا اگر العینا بالله قلب منحت از این اشعارم نکر بد و اشد جنت جاری شد
پس با کمال اجتماع حواس و استمع باش این اشعابا از بعضی از شعر این بر که است حال نلیت بر شسته نظم کشید اخی یا اخی ای لخصا اشکی
فراف نام شکنی در غریبی یعنی ابرار من ابرار من با ارکدام مقصدا شکایه تمام ام الثوب مسلوبا یا اخی العار یا ام النحر منجوا ایدین صمدیل ابرار
کنده شد از شکایه تمام یا از بد برهنه شعر شکایه تمام با از کلوی برید شد از شکایه صفت شکایه تمام ام الطهر مر صوفیا ام
الشیب قانیا ام الراس رفوعا کبد الدجتها یا از استخوانها ایشنت که با مال تمام سبنا و خورد شد از شکایه تمام یا از بحاسر منجوا مقصدا شکایه
تمام یا از سر منقور که بر بالای نیزه مانده تا بان میدرخشد شکایه تمام ام الرجل من هو با ام المهر با عید ام الوجه منجوا یا اخی الطهر یا ازیقا
شد ام وائله شکایه تمام یا از استخوانها که خبر کند تور او در شکایه تمام یا از بر و خوابانند شعر قرار در وقت فتاب روقت هاشم بجهت
نمود را شکایه تمام ام الضایع الفاقدان هو اسر کشل الامایه من فی کل بلدة یعنی ابرار من یا از زمان و خواهران و دختران زلیل
معینت که بیست مانند کبریا ایشا ترادر در دیا و هر شهر میگرداند شکایه تمام اخی یا اخی قد التمام تر فقول سلب همی و از حوا حال غریبی له
برادر من ابرار من با این لبها بگو که ملا را نمایند بران و دختران و لباس ساترا ایشان نکر بد و هر چه مرا نگاهدارند بر غریبی من رحم نمایند
اخی لیت هذا الضمیر کاف مخفی یا لیت هذا السهم کان بمخفی ابرار من که شکنی عوض منجوا منجوا منجوا شکنی ان تبریکه و بیست یا استبر
قلب خورد بر و اید اخی یا اخی کان الطیر عیشا و الطیب یا ما فقتضت طبیعت ابرار من ابرار من چه بسیار خوب و پاکیزه بود ان ایامی که
خدا بود شهر مدینه بر میبدم اخی بلغ المختار طره سلامنا و قل ام کلثوم بکرب منحت برادر من سلام ما را بر پیغمبر بخار و رسان و اندر و محمد
ام کلثوم از برای نجایان ما اخی بلغ الکرا عنی بجهت فل نیت اصحت تشا بد که ابرار من سلامنا و محبت بچیدر کتران بر ما و بخند او غرنا
که زینت او در وسط روز از شهرها و بیابانها در دکه و خوری میگرداند با چون اهل کوفه سیر الی بحد را بر قبته ایشا ان سوادیدند و
سائری ایشانرا ملاحظه نمودند نظر نمودند بر خور سید الساجدین و زمین خون از اعضا منور و مغلولشان در دستها میبایکش و کردش
و بود زینت بر کردن انورش با اخی صلا فای نور و بکبر و غوغا بلند نمودند و ناله زار بر او اندازیدند بیشتر حزن میگردانند و انوار
نعل میکنند که نظر نمود بسوز زینت خنجر امیر المؤمنین و لمار حضرت قط انطق منها یعنی هرگز زن صاحب حجی که ارضی از آن خزر باشد بد
بودم کاتما نقرع من لسان امیر المؤمنین علی بن ابیطالب یعنی کویا المنخره تکلم مینموز از زبان امیر المؤمنین علی بن ابیطالب و قدا و مان الی انوار
ان اسکو و افار ناک انظر من سکنت لاجراس یعنی مظلوم شاز فرمود بسوز مردم که ساکنشوی بدین نفسها مردم بعبک کشید شد صلا
زنگ یا ایشا ساکنش پس بخند فرمود الحمد لله و الصلوة علی محمد و اله الطیبین اخی یعنی حمد مخصوص است از برای خدا و صلوات بر او
شک و برال طیبین اخی او باد و بعد ای اهل کوفه ای اهل غدر و کفر و جله ایا بر ما کبره میکنند فنوا ابرار بد ما از خود شما ان ایشا
است ناله ما از سم شما ساکنش است مثل شما مثل انرفا شک رسته خورا حکم میباید بعد کشو و شما نیز رسته ایا انحر در اسکو
کینه و کفر خود بر کشید الا اهل فیکم الا الصلوة لطف الصد الشرف و طاق الاماء و عمر الاما یعنی کما باشید که نیست در شما مکر بید
پروانه چشمه سینه ما از بعض کینه تمام نمود کبریا و بکوش چشم نگاه کردن دشمنان او که علی علیه السلام و کفصر علی علیه السلام یعنی اینکه مثل
شما تا که از این که در خطبه با ما تا انفر السکک از این که در خطبه با ما تا انفر السکک از این که در خطبه با ما تا انفر السکک

مجلد ششم

و نفعی است ای والله فایکو اکثر و اشکوا فیلد ایضا یا کربه مکتوبه نامه مینماید علی الله باید بسینا بگردید که بخندید عیب کارا بتدبیر خود
 گذاشتید و بنشینید هر کس لونت یچار است وانی ترخصو قتل سلیل خام التوتوه و میدختنا اهل الجنة یعنی یا چگونه میشود است کشته خمر گوشه
 خام پیغمبر را و میدجو انان اهل محنت و نبار کردید کاشما و و شر کینه ججه شما و بیا کنند مستحطه طریقه دین شما بد کنایه کردید و در اجهت
 خدا از شما تحقیق که نامید کردید سعی شما و برید شد شما و در میان نمود تجارت شما و لازم کردید خص خیار شما و او را کردید لذت و خوارگی به
 چاره که بر شما و ای بر شما ای هلاکوفرا ناز و ای کبد رسول الله فراتم و ایدم که سکتم و ای حرقه که احتکام یعنی یا میدید که کدام جگر سوز خور
 بریدند و خوار و نیشید که نام هتک حرفه او را نمود اید لطف جتم بما سلفا عتقا سوانا و افرنا و افرنا شوها کفلا و افرنا و ملا التما و افرنا
 او دید شیعہ پاره عظیمه مایله غایه احقانه جاهله که بر کرد است کتا انز و من و انما را انجتم ان مطرب التما و ما و اعدا الاخره و انیم لا
 بصیرن یعنی یا تعجب نمودید که از اسما خونبارید هر انبه خدا آخرت شما خوا کنند و خوار و شما از شما می بنید منصرفند شما را مهلت داد
 خدا بر کسی که عاجز بنمایند ان حدیث را پیشی گرفتن و عین سدا ز فر نمود فال و پرورد کار شما در کبر کلاه کارانست پس بخنده شما و بر کردید
 عالیا و سلا که احمد بر دایه قطب و ننگ این اشعارا بیان فرموده ما ذاقولون از قال البقی کم ما ذاصنعتم و انم اخر لام باهل بقی ای اودی و
 مکرمتی منم خبروا بک یعنی یا چه خواهید گفت رجو این خبر خلد در قبی کبر پرسید شما که جگر بد شما که افراتها بودید باهل بیک و افر
 و بر کردید کان من بعضی را سیر نمودید بعضی بخون و غش نمودید با کان ذاک بخران نصیحت لکبران مخلوق بسوفی ذوی رحم این جزای من بود که
 بعضی حقوق مر یا افرنا و اولاد من چنین ظلم و ستم کینداتی لاخشی علیکم ان محلکم مثل العدا الله و رای علی ارم یعنی من میترسم که ناز شود
 بر شما عذابیکه ناز نشد بر نو عداد و هلاکتی و ایش از این بخندد و موجود را از ایشا که در ایندیشتر خرم اسلم میگوید و الله اقلید ان الناس
 حیای و فلا وضعوا ایدیهم فی اقوامهم یعنی بخدا سوگند که دید که مردم را که از مکالمات جگر گوشه فاطمه زهرا چه در رویا که بر خا خوی
 و دستها خود را بدما خود نرسور بدند انما کتو مکز بدند و انما کتو اطفال الجنی بک حقی اخضلت الحیده یعنی دیدم مردی بیکدیگر و بیکدیگر
 من ایشا و تو وجد اکریت که محاسن از بدباش نرشد بی گفت بانی انم و اتی کولکم خیر الکهول و شبایکم خیر النساء و نسا انکم خیر النساء
 نسلم خیر النسل لا یجیر ولا یسر یعنی پلدم مردم فلا ایشا یا پیر انما بصیرن ان پیر انما بصیرن ان پیر انما بصیرن ان پیر انما بصیرن ان پیر انما بصیرن ان پیر
 عالند اولاد شما بخت اولاد عالند که هر که خوار نمیشوند مخلوق نمیکردند و بزرگی شما کسی نمیتواند از شما سلب شود پس ما اننا العابدین
 بر دایه احتیاج بقدر مکرر خود فرموده ایقر ساکن باش که در بر ایافیا مانند کان عبرت لک انک شکان و تو یحیی الله انجان خلد و ند عالمه شبایک و انکه
 کسی نور انقلیم نمود باشد و صلح نعم کمال هستی و بیکدیگر کی نور افروها نیند باشد انما کوا و الحیر لایرد ان من قدامه الله فیکنت یعنی بدی
 حزی و کبره بر نمیکردند کسی را که از چهارم باشد پس بخنده بسبب امر عام و نصیحتی ان و الامعاسا کتشد دیدها اینخوار بر دایه انمخج بحاجت
 انداخته مده مدید بر زمین نظر منمو و اشک از دیده مانند قطرات باران بر خند مینا کس روان بود و انما ساسه با که ما ذاقولون باشد
 اخره با انفر و و بر دایه ما فهو فاطمه صغر تکلم اهل و با یخطبه در دید بد خضارا اشکار فرمود الحمد لله علی الرط و الحصى و نینه العرش علی
 الی یعنی حمد منبم نام ذات حدیث را بعد ریک حصی و سنکی ش ما نخل شرم حمد منبم نام خلد او با و اما در ام و توکل منبم نام و او
 شهاه میدهم که معبود بحق نیست که ذات خلد و عجمه نبد و رسول و اسد شهاه میدهم که اولاد و فرزندان او را بر بندد و کار فرات بد
 اینکه حری و تقصیر از ایشا نروده باشد خلد او بد پایه مبر بنوا از آنکه افر بر بندد بر نور خلد انکوم از آنچه بر پیغمبر خود فرستای از عهدها که
 بر ابوصی خو از مردم گرفت مردم حق را غصبت نمودند و انجا را شهید کردند بد کنایه که از او صادر شد باشد چنانچه در یوسان و فرزندان او
 شهید نمودند و انبر کوار را بقتل آوردند در خانه از خانه خلد و رخصو کرد و همی افر نمودند با سلا خلد بر سر این نوع مسلمانا باد که دفع
 نمودند از انبر کواران نرد ایام حیا و نرد هنگام شما تا اینکه طلبید و انبر کوار انون خود در حالتی که پاک و پاکیز بود تا منافق حضرت
 و ملاهت مشهور و وضع نمود انبر کوار در راه نسا تو ملاهت کنند کان و تقیر بر ز نر کنند کان پرورد کار را هدایت نمود انبر کوار
 در کودکی سوا سلا نیکو کرد انیک او را در حین بر رکی و پوستان برای تو و رسو تو نصیحت کنند بود تا اینکه ملافات تو را در حالتی که زاهد
 در دنیا و حری نبود بر جمع خارفان و راغبی بود در راه تو چنانکه بود و نواز انبر کوار راضی بودی و هتک نمود او را بر راه راست
 اما بعد ای هلاکوفرا مکرر و تکرر و تکرر که حقم مبتلا نمودنا اهلین با شما و شما را مبتلا نمودیم او کرد انسا سلا با شما را نیکو و عالم خود
 نزد ما فر داد انسا پس ما هم محل علم او و ظرف فهم و حکمت او و جت او بر روز من بر بندکان و کرای داشت ابا کرا و فضل را بر پیغمبر خود در سبب
 از خلق فضل دادی با نامم شما را نکذ کردید ما را و تکفیر نمودید ما را و قال باطلان انسید مال ما را عارف نمودید کوا با اولاد نرد با کان
 پس بقتل آوردید ما را چنانچه بقتل آوردید جد ما را در یوسان و هیچ کدام از شما که ما را اهل بیت با عیب احسد شما که بر ما داشتید
 در و شر شدید شما و شاشد قلبها شما باغبانیا افر انیکه بشید انرا خدا و مکرر که نمودید خلد بجزین مکرر کنند کانت و دعوت شما ایل شما
 بشاگ نمود بر آنچه میخندید از خو شما ما و یا قیند از ما که ما ازیرا که انها موجبات ما انست خدا مفر فرمود انسا انصارا از بر ما و ای بر شما

منظر باشد لعنت و عذاب الهی را و کویا بیدیدیم که عذاب در پی بر شما وارد آید شمارا مستجاب نماید و بچشاند بعضی از شما و عذاب بعضی بعد
مخلد باشد و در دنیا بگذارد تا که بسبب انظارا نیکه بر ما کرد بدگاه باشد که لعنت خدا وارد میشود بر شما کاران و ای بر شما ایامید
که بکدام دست نیزه بر ما زید و بکدام نفس قبضال ما آمد بد و بکدام باها بخاریت ما را و انشد بقسمی شده است لهای شما و غلط شده است
جگرهای شما و مهر شفا و ناله های نمازده اند و گوش و چشم شما را مهر نمودند که مطابقت حق را نشود و نه بنید شیطان اعمال و بجز این
شما زینت اده است پرده ضلالت را در پیش بدین بصیرت شما کشید است اه هدی را بر شما مسدود نمودند که یاد شما را ای اهل کون
چه بسا کینه عداوتیکه روز بدید بر سوختن سبب عداوتی و مگر که برادر او علی بن ابیطالب فرزند اوست و عتبت طیبین او نمودید و فخر کنید باین
اعمال فخر نمود که ما کشیدیم علی و فرزند او را بکشیدیم که ما هتک و بیزها و اسیر نمودیم زنان ایشان را مانند اسیران زن و ضررت عظیمی بر سر ایشان
زدیم خالد و سنک در دهنها و نایب فخر میخواستن قوی که ترک نمودند خدا ایشان را و هر یک را از ایشان برداشته است و غیظ خود را فرود
بستین بجای خود چنانچه بگفت بجای خود نشاندست که از برای هر مردیست چیزی که از او است و نه ای شما ای اهل کون بدید بر ما چنانچه بر ما که
حقنم با کرامت فرمود است تقصیل داده است ما را بر شما پس انقدره این شعرا انشا نمودند بنامان جانشین هر محور ناو بجزک ساج ما بوان
الذعام صایغنی طیبی کاه ما اگر بغلیان در او در در باها با روز کار را و در با تو ساکن باشد شود پوشد عموصل که جانور نیست سیار در غدها
چون این از انما خشک میشود ظاهر میشود بر فضل خدا که عطا میکند هر کسی که میخواهد کسی که حقیقت میخواهد و نور قیام را ندانست پس نیت
برای او نور چون انقدره کلاخور با اینجار غلظت از او واقف امر دما بکبر بلند شد قالوا حسبک یا ایها النبیین قد احرقت فلوسنا و انضجنا
واضرنا و انا فاسکنت عینی مردم غرض نمودند که بر این است این خبر نیت که در آنها ما را سوزانید و بر این نمودند سینه ما را و اقر حشر در
ما فرود خوی بر انقدره ساکنند بر علیه امتحان نیت پیش بر دست خود را بلند فرمود یا اهل الکون سو الکم ما کم خذلتم حسیا قتلتم و ان
کفتم و اموالهم و در نمودند و سببیم شما و نکتب و غیظی اهل کون بر ما بجای ما بجز سببین خوار نمودید و بقتل او رسید اموال او را بغارت
بردید و زنان او را اسیر نمودید ای شما و لعنت بر شما ما که نیت اند که چه مر عظیمی بر شما وارد و در چه کاه بر شیمی که فریدیم خود شما
که بچشید چه نان مکرمه که نالا نکرید و چه خنجر عظیمه بر فتنه نمودید چه اموال را بغارت بردید کشید شما بخت خلق را بعد از پیغمبر
و زخم از دهنها بر طرف نشاند است آگاه باشید که لشکر خدا همیشه در دست کار اند و لشکر شیطان همیشه باینکار اند بعد از انقدره از اسعائیر
انشاء فرمودند لخم صبر اقول لا تم سحر و ن نار احرها تو قد یعنی برادرت را کوان کشیدید و حالتی که انمظلو صبر کنند بود پس برای بر آمد
های شما یعنی شمار از زنان تحصیل نمودند که چنانچه علم بر تکبش بد و زد است بخزاده شوید با قتی که حرارت سوزش بالنها صاید
شخص را از بر ایتل صبر معنی دیگر میباشد که در خطبه سید شجاع ذکر خواهد نمود سفکم و ما حرم الله سفکها حرمتها الفزان تم بجز بچید شما
خونما بر که خدا و سوختن خونها را حرام کرد اند لا فایسرا بالتار انکم عدا الفی مفر حقا یعنی ما مخلد بشار با دشمارا با نسل بدستی شما
فرایب با ماخلد خواهد بود و ان لا یکی در جونی عداخی علی غیر من بعد التوب سولد بل مع غیر من بعد مکف علی التمدنی دلتما اللی عی
بدستی که من مانده ام بر ادرم که غیر خلق است بعد از پیغمبر خدا و ایم که هست همیشه چنان اشکی از دهنها هم بر خد جا بخوام نمودمانند قطرات
خدا که هر خشک نشود پس انقدره کلام خود را با اینجار و ساند نضج لکن البکاء و الحزن بالنوع پس مردم بجز شرم در آمدند و صدای خود را بکبر بلند
کردند زانموها بخور بر ایشان نمودند خاک بر سرها نمودند و بچشید و در دهنها نمودند و طبا بجز برود و هله خود زانند و نگار و اولاد و ابوت و ابوت
و یکی الرجال و نفوا الحام و مردان که در دست خود را کتند فلم بر باکیه و بانا کثر من لک الیوم یعنی چنانشوشی بر ما شده چنانکه بر
زاری از خلق ظاهر شد که دیده نشد بود در روز کار از کبر زنان و مردان مانند امروز بعد از حضرت امام زین العابدین مردم اشاره فرمود که ساکن شوید
و مردم ساکنند بر این جناب خواست بعد از انقدره شای الهی و صلوات بر و انرا شافر و ایتها الناس من عرفنی فقد عرفنی و من لم یعرفنی فانا علی
الخبیر علی بن ابیطالب یعنی بگردد ما هر که ما شناسد کسی که نشناسد منم علی بن الحسین علی بن ابیطالب انابن المدبوح لیسط الفرات و غیر
دخل و لا فراب تم فرزند کسی که او را در کار فرات سر بریدند باین اینکه علی بنی کرده باشد با فعلی از او سر زد باشد که غشا عیبه باشد تا بن
من انهل جن بر سلب جنه و انتم طالبه و سلبی عیاله یعنی منم فرزند کسی که هتک نمودند حرم من او را و جانه او را زور کشیدند و مال او را با ن
برند عیال او را صبر نمودند تا انابن من قتل صبر و کفی بکن فخر او را در ان مؤمن حضرت امام زین العابدین در انید فقره اشاره فرموده است بطلبی که
بیشتر اندیدها اشکیان راه شربان میکرد و ما مطلب اینست که این اثر در تمام صغریا بکاماته نخی قیل شی من الی و ابصر و هو ان یسک شی من
ذوات الی و حجاتم بری و حقیمون یعنی پیغمبر خدا نخی فرمود که نری و حی از و بصیر براد بقتل صبر نیست نگاهدارند جوانی که صاحب روح
باشد بعد از این با نخلون از نیر و چون عضا سکت اقل بر بند که میر و این پیغمبر خدا نخی فرموده بود نسبت بچوانان بر انمظلو شهیدان را و در
زیر که انمظلو مورد چنانچه از خیم بر و یکصد هشتاد نبره و شمشیر کردید اما چون با شرم فرمودند که انمظلو را بشمیر زین و سکت و بجز
و عضا بعد از ان اعمال بد ما کثر با با مال تم سبب نمودند لیس از ان زین العابدین فقره میفرماید منم فرزند کسی که هتک نمودند صبر کرد سوخته